

تفکر استراتژیک در آمریکا در عصر جهانی شدن: تبیین تصمیمات نخبگان جهت مرآوده، مهار و به کارگیری زور

ریچارد کی. هرمان*

جاناتان ویلیام کلر**

ترجمه: محمد حسین حافظیان***

مقدمه

طی جنگ سرد، تندروها و میانه‌روها درباره اولویت مهار اتحاد جماهیر شوروی به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند. تندروها مدعی بودند که اتحاد شوروی هنگام رویارویی با فشارهای قوی خارجی مجبور به تغییر خط مشی خود خواهد شد. میانه‌روها عقیده داشتند، درگیر ساختن اتحاد شوروی در شبکه‌ای به هم وابسته، منافع نوین نخبگان را در مسکو ایجاد خواهد کرد و به تغییر شکل داخلی منجر خواهد شد. امروزه رهبران آمریکا استدلال‌های نیرومند مشابهی را در خصوص اتخاذ خط مشی در قبال روسیه و نیز چین، ایران و حتی ژاپن ارایه می‌دهند. با این حال، به نظر می‌رسد ائتلاف‌های داخلی که پیرامون این مباحث شکل می‌گیرند، به اردوگاه‌های آشکار ایدئولوژیک تجزیه نمی‌شوند. برای نمونه، در مورد چین، پال و وستون لیبرال دموکرات از ایالت مینه‌سوتا با جسی هلمز جمهوری خواه از کارولینای شمالی، در زمینه مخالفت با قانون بازرگانی که مرآوده با چین را تسهیل می‌کند، در یک صف قرار می‌گیرند؛ به همین ترتیب، گروه‌های محافظه‌کار مذهبی و گروه‌های لیبرال کارگر

* استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه ایالتی آهایو

** استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه ایالتی آهایو

*** محقق مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران
مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی، جلد یازدهم، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰-۶۳.

در همین صف بندی قرار دارند. هر چند جدل بسیاری در این زمینه وجود دارد که چه کسی روسیه را از دست داد، بحث درباره ایران کمتر است، یا درباره ژاپن متوقف شده است. این امر نوعاً از خطوط دقیق حزبی پیروی نمی کند و اغلب چنان ائتلافهای عجیب و مباحثات گیج کننده ای را پدید می آورد که مشخص نیست آیا هیچ گونه مشرب و برداشت ارزشی منسجمی از جهان در حال هدایت تصمیمهای اساسی استراتژیک می باشد یا خیر؟ هر چند برخی از مفاهیم استراتژیک در مباحثات نوین، مشابه یکدیگر هستند، این مباحث بیشتر در چارچوب جهانی شدن مطرح می شوند، نه تقسیم بندی دو قطبی و نیز در پس زمینه هویت‌های متحول و جوامع نفوذ کرده در یکدیگر، نه دولتهای حاکم جزیره ای. هنوز هنگام برخورد با روسیه، چین و ایران، نگرانی درباره امنیت ملی از اولویت بالایی برخوردار است. در عین حال، به نگرانی در مورد بازرگانی، حقوق بشر و محیط زیست نیز اهمیت زیادی داده می شود و مشخص نیست که موازنه ها در جهت پیگیری این اهداف اساسی چگونه قابل مصالحه است. خلاصه های توصیفی، دیدگاههای گوناگون در خصوص اولویت‌های مشخص خط مشی را پشت سر هم قرار می دهد، (Posen & Ross, 1996/7) اما این نکته را روشن نمی کند کدام عوامل اساسی می توانند چگونگی رسیدن رهبران متفاوت به تصمیمات خط مشی جایگزین را تبیین کنند. به نظر می رسد بسیاری از نظریه ها، انتخاب استراتژیک فردی را با اتکا بر مفاهیم شناختی، به ویژه مشرب و برداشت ارزشی تبیین می کنند. برای نمونه، دیدگاههای انتخاب منطقی این مفاهیم را به کار می گیرند و پیش بینی می کنند که رهبران، تصمیماتی را اتخاذ می کنند که با توجه به برداشتهای آنها از موقعیت و انتظارات، مشربها و سودمندیهای ارزشی آنها را به بهترین نحوی پیش می برند (Lake & Powell, 1999). هربرت سیمون (۱۹۸۵) می پذیرد که احتمالاً رهبران برای تصمیماتی که می گیرند، دلایلی دارند، اما استدلال می کند که برای ارایه یک تبیین، محتوای اساسی این دلایل باید مورد شناسایی قرار گیرد. با وجود این، اثبات آنها امکان ناپذیر است و این در صورتی است که ارزشها و برداشتها، راهنمای یک فرایند که در آن تصمیم گیری باشند، تصمیمهای بهینه یا حتی رضایت بخش انتخاب می شوند. مگر اینکه بدانیم محتوای این ارزشها و برداشتها چیست؟ البته عدم قطعیتی

اساسی در این خصوص وجود دارد که آیا دلایل افراد برای اتخاذ تصمیمات به نظامهای منسجم ارزشی و اعتقادی ادراکی ارتباط می‌یابند یا از روندی منطقی نشئت می‌گیرند. برای نمونه، ممکن است رهبران، تصمیمها را بر اساس انبوهی از منافع عجیب و ویژه (همانند محیط کارشان)، عوامل فردی شخصی (همانند قومیتشان) و ملاحظات فوری اتخاذ کنند و امکان دارد به نظامهای مشربی و ارزشی منسجم و نظامهای اعتقادی ادراکی وفاداری نداشته باشند؛ این نظامها در چشم انداز فکری نخبگان به طور گسترده‌ای مورد پذیرش خواهد بود و خطوط شکاف برجسته را در آن چشم انداز تعیین خواهد کرد. هر چند پوسن و راس (۹۷-۱۹۹۶) چهار دیدگاه آرمانی - نوعی آمریکایی را در خصوص استراتژی کلان توصیف می‌کنند، به استدلال می‌پردازند که حکومت کلینتون بخشهای مانعة‌الجمع و متناقض از دیدگاههای متفاوت آرمانی - نوعی را بر می‌گزیند که با هیچ منطق آشکارا فراگیر منطبق نمی‌شود. بدین ترتیب، امکان ندارد نخبگان آمریکابتوانند درباره این امور تصمیماتی بگیرند و به پرسشهای پژوهشی درباره آنها دقیقاً به همان صورتی پاسخ بدهند که جان زالر (۱۹۹۲) ادعا می‌کرد توده مردم چنین می‌کنند. مشربها و برداشتهای متجانس می‌تواند بر انتخابهای نخبگان فشاری وارد آورد که اندکی بیش از آن حدی است که فیلیپ کانورس (۱۹۷۵-۱۹۶۴) تشخیص داد که این مشربها و برداشتهای انتخابهای عامه مردم را تحت فشار قرار می‌دهند. از سوی دیگر، اگر رهبران، تحت هدایت ارزشهای منسجم و عمیقاً ریشه دار مشربی قرار داشته باشند، ممکن است به گونه‌ای معقول تصمیم‌گیری نکنند. برای نمونه، لوید اسریج (۱۹۷۴) مدعی بود که دقیقاً این مشربهای ایدئولوژیک بسیار ریشه دار است که تصمیم‌گیری ملی را در صحنه سیاست خارجی واژگون می‌سازد. طبق گفته اسریج، وابستگی به ارزشهای مشربی باعث برداشتهای جانبدارانه می‌شود و سازه‌های ایدئولوژیک موقعیت را مطرح می‌سازد. آنگاه انتخابهای استراتژیک از اعمال قابل پیش‌بینی ایدئولوژی و رهیافتی برگرفته از شخصیت متناسب همگون، در جهت اعمال قدرت پیروی می‌کند. برداشت، به عنوان یک ارزیابی ادراکی مستقل، در مشربها یا ویژگیهای شخصیتی غرق می‌شود (همچنین مراجعه کنید به، Lasswell, 1930).

در بخش ۱، مسایل تئوریک ارتباط میان مشربها و برداشتها و میان هر دوی این عوامل ادراکی و انتخاب استراتژیک را مطرح می‌سازیم. در بازگشت به مطالعه تجربی بعدی، یکی از مسایل محوری مورد تحقیق این است که آیا مشربهای بنیادین به شیوه‌های پیش‌بینی‌پذیر، انتخاب استراتژیک را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یا خیر؟ اما فراتر از این نکته و در راستای اندرز هربرت سیمون، وقت و انرژی قابل ملاحظه‌ای را برای کشف محتوای اساسی مشربها و برداشتهایی صرف می‌کنیم که ممکن است بر انتخابها تأثیر بگذارند. مباحثه بر سر محتوای این عوامل، بحثی اساسی و به همان اندازه از لحاظ نظری، حایز اهمیت است. برای نمونه، آیا هنگام تبیین انتخابهای استراتژیک در مقابل کشورهای قدرتمند دیگری همچون روسیه و چین، مشربهای ارزشی در مورد به کارگیری زور از مشربهای ارزشی مرتبط با مبادله اقتصادی مهمتر هستند؟ آیا ارزشهای در پیوند با امنیت و ارزشهای مرتبط با اقتصاد به یک شیوه به تعامل می‌پردازند؟ گفتنی است که مشربهای ایدئولوژیک داخلی - به ویژه هویت‌های لیبرال و محافظه‌کار - در محیط پس از جنگ سرد، نقش مهمتری در هدایت انتخاب استراتژیک ایفا می‌کنند. این امر ممکن است به خاطر ابهام مسایل خارجی و داخلی، در آنچه که به عنوان مسایل درهم‌تنیده نامیده می‌شود، صدق کند. این مسایل می‌تواند اموری همچون مبارزه با جنایات، بیماری، آلودگی و مواد مخدر غیر قانونی را در بر بگیرد (Cusimano, 2000; Murray, 1996) اگر دستور کار سیاست خارجی جدیدی، مناسبات استراتژیک را تعریف کند، آنگاه دیدگاه‌های ایدئولوژیک که به انتخابهای مربوط به مسایل داخلی سنتی شکل بخشیده‌اند، هم اکنون می‌توانند نقشی اساسی را در سیاست خارجی ایفا کنند. فراتر از مشربها، نقش برداشت را نیز کشف می‌کنیم که آیا برداشتهای رهبران از دیگر کشورها با مشربهای ارزشی آنها ارتباط تنگاتنگ دارد و آیا تصاویر متفاوت از دیگر کشورها، به صورت سیستماتیک با انتخابهای متفاوت استراتژیک ارتباط می‌یابد یا خیر؟ هر چند نظریه پرداز پیشین، این نکته را مطرح ساخته است که تصاویر با استراتژیهای مشخص پیوند می‌یابد، این امر، پیش از این در میان شمار عظیمی از افراد مورد آزمون قرار نگرفته است. علاوه بر این، در خصوص اینکه کدام جلوه‌های برداشت بیش از همه اهمیت دارد،

بحثی اساسی مطرح است. نظریه نو واقع‌گرایی بر اهمیت برداشتها نسبت به نیات کشور دیگر تأکید می‌کند. (Walt, 1987) نظریه‌های مرتبط با فرضیه صلح دموکراتیک - بدین معنا که دموکراسیها با یکدیگر به جنگ نمی‌پردازند- بر اهمیت فرهنگ سیاسی دیگر کشورها و به ویژه بر این نکته تأکید دارند که آیا این فرهنگ، دموکراتیک است یا غیر دموکراتیک. (Owen, 1997) طبق نظریه تصویر، هنگامی که برداشتها از نیات و فرهنگ با برداشتها از توانمندی ترکیب می‌شود و ساختارهای کلی کلیشه‌ای پدید می‌آورد، این تصاویر کلیشه‌ای به انتخابهای پیش‌بینی‌پذیر استراتژیک منجر می‌گردد.

(R.Cottam, 1977; R. Hermann, 1985; M.Cotlam, 1994)

در بخش ۲، پژوهشی را که از رهبران آمریکایی انجام داده ایم، شرح می‌دهیم و مواردی را که برای ترجمه مفاهیم نظری خودمان به مقیاسهای عملی استفاده کرده ایم، ارایه می‌کنیم. جمعیت نمونه ما برای این پژوهش، از میان مجموعه‌ای از رهبران آمریکایی انتخاب شده است که توسط هولستی و جیمز روزنا شناسایی شده بودند (۱۹۸۴-۱۹۹۳) برای این پژوهش، ۵۱۴ مصاحبه انجام شد. ابزار ما مقیاسهای پیشین مورد استفاده برای اندازه‌گیری مشربها را دقیقاً تکرار کرد و معیارهای نوین برداشتهای نخبگان از ابعاد متفاوت روسیه، چین، ژاپن و ایران را در برمی‌گرفت. از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا درباره اولویتهای خط‌مشی خود در مقابل این چهار کشور توضیح دهند، این پرسش در میان شماری از پرسشهایی مطرح شد که انتخابهای آنها را در مورد سیاستهای مرتبط با استراتژیهای کلی مهار، مرآوده و به کارگیری زور، گرد می‌آورد. پس از طرح استراتژی پژوهش، به تحلیل واکنشهای پژوهش در بخش ۳ باز می‌گردیم. در بخش ۴، درباره پیامدهای مطالعه خودمان برای تحلیل تفکر استراتژیک و افکار عمومی نخبگان به تفسیر می‌پردازیم.

بخش ۱. نظریه‌های تصمیم‌گیری: ساختار و محتوا

شبکه‌های تحلیل انتخاب استراتژیک، نوعاً بر تمایلات بازیگران، برداشتهای آنان از موقعیت و سودهای مورد انتظار از این دو مفهوم اصلی تأکید دارند. الگوهای تصمیم‌گیری نیز

یک نظریه از چگونگی پیوند این اجزا را مطرح می‌سازند. برای نمونه، نظریه‌های انتخاب منطقی، اغلب استدلال می‌کنند که بازیگران به سنجش هزینه‌ها و سود مورد انتظار می‌پردازند و در آن جریان اقدامی را برمی‌گزینند که انتظار می‌رود سود را به حداکثر برساند (Lake and Powell, 1999) در مقابل، نظریه پردازان دیگری مدعی هستند که تصمیم‌گیرندگان برای زیان بسیار بیش از سود اهمیت قایلند. پیش‌بینی می‌شود که عواطف و مشربهای ایدئولوژیک، موجب جانبداریهایی در برداشت می‌شود (Brewer, 1990) و برخی نظریه‌های شخصیت، پیش‌بینی می‌کنند که عوامل ایدئولوژیک برداشت بسیار تأثیر می‌گذارند. البته، پیش از ارزیابی نظریه‌های محاسبه، ضروری است محتوای اساسی مشربها و برداشتها تشخیص داده شود و رابطه آنها با یکدیگر و با انتخابهای استراتژیک شناسایی گردد. این موضوع، هدف اصلی ما را در این مطالعه تشکیل می‌دهد.

مشربها: در اینجا مشرب یک تمایل ارزشی تعریف می‌شود که موجب می‌گردد تصمیم‌گیرنده به هدف مورد شناسایی اولویت بخشد. تصور مشربهای سیاست خارجی در سطوح مختلف تحلیل، امکان‌پذیر است. اهداف و مقاصد سیاست خارجی را می‌توان به لحاظ بسیار مشخص در ارتباط با منافع بخصوص توصیف کرد که نمونه‌های آن، ایجاد فرصتهای تجاری در آسیا یا کسب پایگاههای نظامی در خلیج فارس است. از سوی دیگر، برای نمونه می‌توان اهداف را به طور بسیار کلی، تمایل به پیگیری نقش رهبری یا پیشبرد یک نظام تجاری آزاد و باز توصیف کرد. فهرست مشربهای ممکن در هر دو سطح بسیار گسترده است. در پژوهشهای پیشین، صاحب‌نظران اهمیتی را که رهبران برای فهرست گسترده اهداف قایلند، تحلیل کرده‌اند و تفاوت بسیار مهم مشربی را میان بین‌الملل‌گرایان و انزواگرایان تشخیص داده‌اند. این مشرب به گستره‌علاقه‌ای ارجاع دارد که رهبران فکر می‌کنند ایالات متحده باید در امور جهانی داشته باشد. این علاقه، دامنه‌ای از یک مجموعه ملی بین‌الملل‌گرا تا یک مجموعه محدودتر انزواگرا را در برمی‌گیرد. (Bauer, Pool & Dexter, 1963; Wittkopf, 1990; Holsti, 1996) این

خط شکاف در چشم انداز تفکر آمریکا درباره امور خارجی آشکارا حایز اهمیت است، اما روشن نیست که بتواند تفاوت انتخابهای استراتژیک را در مقابل کشورهای مهمی همچون روسیه و چین تبیین کند. هرمان، تتلاک و ویسر (۱۹۹۹) در می یابند که در چارچوب به کارگیری زور، تفاوت میان صاحب نظران آمریکایی بین الملل گرا و متفکران آمریکایی انزواگرا - هنگامی که منافع آمریکا مطرح باشد - اساساً کاهش می یابد.

همان طور که در جدول شماره ۱ دیده می شود، میان رهبران آمریکا اجماع کلی وجود دارد که ایالات متحده در روسیه، چین، ژاپن و خلیج فارس منافع حیاتی دارد. همچنین در همان زمان، جدول، یک فقدان اجماع را در خصوص اهمیت تایوان، هائیتی و بوسنی نشان می دهد. اگر حضور منافع حیاتی، اثر مشربهای متفاوت بین الملل گرا و انزواگرا را خنثی می کند، آنگاه هر چند این خط شکاف مشربی می تواند تفاوتها در خصوص انتخابها برای مداخله زورمندانه در هائیتی و بوسنی را تبیین کند، اما این مسئله در خصوص انتخابهای استراتژیک در مقابل روسیه، چین، ژاپن و ایران کمتر به چشم می خورد. در این موارد، تفاوتهای مشربی انزواگرایی و بین الملل گرایی می تواند در زمینه مرادده با این کشورها بر تصمیمات متخذه تأثیر بگذارد، اما به تصمیم رهبران در استفاده از زور و مهار آن مربوط نمی شود. از آنجا که ما به سیاست آمریکا در قبال این کشورهای قدرتمند و به بسط تبیین نظریمان برای تصمیم گیری استراتژیک به فراتر از اهمیت مورد شناسایی کنونی مشربهای بین الملل گرا و انزواگرا علاقه داریم، این چهار مورد را به صورت جزئی بررسی می کنیم. هنگامی که بحث بر سر این نیست که آیا ایالات متحده منافع مطروحه دارد یا خیر، بلکه بحث بر سر چگونگی اقدام است، سه مشرب از لحاظ نظری به انتخاب استراتژیک پیوند داده شده اند: ۱. مشرب پیگیری موضعی نیرومند و مبارزه جویانه در امور خارجی به جای اتخاذ موضع همکاری و سازش؛ ۲. مشرب جانبداری از تجارت آزاد به جای رهیافتهای سوداگرانه نسبت به تجارت بین الملل و ۳. مشرب هویت یابی با دیدگاههای ایدئولوژیک لیبرال یا محافظه کار. بحث نظری که هر یک از این مشربها را به انتخاب پیوند می دهد، شایسته ژرف نگری است.

۱. ادعاگری در مقابل همکاری سازش گرانه: در قالب ذهنی آرمانی - نوعی واقع گرایی، رهبران هنگام تصمیم گیری درباره چگونگی رفتار در قبال کشوری دیگر، بر عوامل نسبتاً اندکی تمرکز می کنند. آنان به قدرت کشور دیگر و توانایی آن در آسیب رساندن به ایالات متحده می اندیشند و برآنند که توانمندی نظامی، مهمترین برگ برنده است. هر چند این قالب ذهنی الزاماً به سیاست نظامی گرایانه منجر نمی شود، بر استراتژی خودیاری و اهمیت ادعاگر بودن در امور جهانی تأکید خواهد داشت. در این قالب ذهنی آرمانی - نوعی واقع گرا، انتظار نمی رود استراتژیهای سازش گرایانه که برای مماشات با دولت دیگر طراحی گردیده است، باعث ایجاد حرکات نوع دوستانه همکاری از سوی دولت دیگر شود. مشربهای نیرومند ادعاگرایانه و مبارزه جویانه باید رهبران را متمایل سازد تا دشمنان بالقوه را مهار کنند و در صورت لزوم، برای دفاع از اولویتهای سیاست آمریکا از زور استفاده نمایند. این امر به دو دلیل باید مصداق پیدا کند. نخست، در قالب ذهنی آرمانی - نوعی واقع گرا این حرکات را باید بر هزینه هایی که دولت مورد نظر با آن روبه رو است، تأثیر گذار دانست و این به هنگام بررسی گزینه های گوناگون است و از همین رو، دولت هدف را از رعایت آنها باز می دارد و یا به آن وادار می سازد. دوم، این حرکات را در قالب ذهنی آرمانی - نوعی واقع گرا باید تضعیف کننده قدرت داخلی نخبگان دارای گرایش تهاجمی در کشور هدف قلمداد نمود، این کار با روشن شدن هزینه های پیروی از توصیه آنها صورت می گیرد. همچنین می تواند دست رهبران سازش گراتر را در کشور هدف باز بگذارد؛ این رهبران می توانند ادعا کنند که پیروی از توصیه آنها به پیشگیری از این هزینه ها منجر می شود.

۲. تجارت آزاد در مقابل مرکانتیلیسم: طی جنگ سرد، تمرکز بر مشربهای بین الملل گرا و انزواگرا در کنار مشربهای ادعاگر مبارزه جو و همکاری جوی سازش گرا، توصیف مبهمی از خطوط شکاف در افکار نخبگان آمریکا را پدید آورد. اما این مشربها به رویکردها در خصوص تجارت بین الملل مربوط نمی شود. (Wittkopf, 1990:90-91, 104-105; Holsti 1996:108-110) به نظر می رسد اولیتی که به

تجارت داده می‌شود کمتر از اولویت امنیت است. برای نمونه، تجارت، اغلب بخشی از یک استراتژی فراگیر مهار تلقی می‌شد که به صورت هویج استفاده می‌شد و به عنوان عصاره می‌گشت. به نظر می‌رسد در دوران پس از جنگ سرد، تجارت از اولویت بیشتری برخوردار بود، اما روشن نیست که آیا انگاره‌ها در خصوص تجارت، به صورتی منسجم در تصمیمات استراتژیک در مورد نحوه برخورد با دیگر کشورها ادغام می‌شود یا خیر. از یک سو، ادوارد لوتواک (۱۹۹۰) رقابت ژئواکونومیک را هم اکنون در محور برنامه ریزی استراتژیک ژئوپلیتیک توصیف می‌کند. از سوی دیگر، هانری ناو (۱۹۹۵) نگران است که پس از دوران جنگ سرد، درواشنگتن سیاست تجاری مستقل از تفکر ژئوپلیتیک پیگیری می‌شود که اغلب به بروز ابتکارات خط مشی ای منجر می‌گردد که دچار تداخل منظور هستند و رسیدن به امنیت ملی و اهداف سیاسی را تضعیف می‌کنند. در خلاصه توصیفی پوسن و راس (۷-۱۹۹۶) درباره دیدگاه‌های استراتژیک کلان رقیب در آمریکا، هیچ اشاره‌ای به امور اقتصادی نمی‌شود و این احساس را پدید می‌آورد که در میان کارشناسان مطالعات امنیتی دقیقاً همانند دوران جنگ سرد، جدایی تفکر درباره تجارت و امنیت برقرار است، یا دست کم، یکپارچگی امور اقتصادی و نظامی در تصورات استراتژیک بسیار ناقص است. از آنجا که تجارت، ابزار ایجاد به هم وابستگی است و از آنجا که برخی رهبران معتقدند وابستگی متقابل موجب افزایش همکاری می‌شود، تجارت بخشی جدایی ناپذیر مباحث مربوط به چگونگی برخورد با چین، ایران، ژاپن و روسیه را تشکیل می‌دهد. البته ممکن است به هم وابستگی، نگرانی‌های پوپولیستی در مورد کار، محیط زیست و حقوق بشر را افزایش دهد و توجه را به نقش نهادهای بین‌المللی همچون سازمان تجارت جهانی جلب کند. در این محیط نمی‌توان مشربها در قبال تجارت را صرفاً در رابطه داد و ستد گونه در مقابل امور امنیتی ملاحظه کرد، بلکه به جای آن ممکن است بخشی از یک تصور متفاوت درباره امور جهانی و کل استراتژی سیاست خارجی باشد.

اتل سولینجن (۱۹۹۹) بدگمان است که در عصر جهانی شدن، ژرفترین خطوط شکاف - به جای جدا کردن تندروها از میانه‌روها - ملی‌گرایان را از جهان‌گرایان جدا کند.

توماس فریدمان (۱۹۹۹) همان نکته را به شیوه ای توده پسندتر ابراز می کند. در این تصور، جهان به صورت دولت - ملت‌هایی نفوذناپذیر متصور نمی شود، بلکه به صورت واحدهای کاملاً نفوذپذیر با یک بازار سرمایه مشترک، شبکه های تولید یکپارچه و شرکتهای و افراد بسیار توانمند تصویر می گردد. در هر دولت بخصوصی چنین قلمداد می شود که نخبگان به دو دسته تقسیم شده اند: گروهی از جهانی شدن سود می برند و آن را تأیید می کنند و گروهی نیز مورد تهدید این روند قرار دارند و مخالفت توده گرایانه را علیه آن بسیج می کنند. بهترین راه اعمال نفوذ از دیدگاه جهان گرا، مراد اقتصاد با نخبگان دارای ذهنیت جهان گرایانه در کشور هدف است. این امر، هم منافع پایدار این نخبگان را در همکاری با ایالات متحده تقویت می کند و هم قدرت نخبگان را در مقابل مخالفان ملی گرای داخلی افزایش می دهد. چنین تلقی می شود که این امر، این اهداف را با گرفتار کردن ژرف نخبگان جهان گرا در شبکه های به هم وابسته و با ارایه منابع بیشتر به آنها - تا با آن حمایت توده ای بیشتری کسب کنند - به انجام می رساند.

۳. لیبرالیسم در مقابل محافظه کاری: بحث بر سر سیاست آمریکا در قبال روسیه و چین یا سیاست آن در قبال سازمان تجارت جهانی، موجب ائتلاف‌هایی می شود که از شکاف‌های سنتی لیبرال - محافظه کار در می گذرد. در واقع، همان طور که شون موری (۱۹۹۶) ادعا می کند، ممکن است آنها لنگرهای مهمی باشند که موجب تداوم و پیوستگی می شوند. دست کم دو دلیل برای اثبات درستی این نکته وجود دارد که نخست، ممکن است نخبگان از اشاراتی پیروی کنند و با اطلاعات از منابع حزبی برخورد کنند. دوم، امکان دارد در جهان جهانی، شده تفاوت ماهوی میان مسایل سیاست داخلی و خارجی باریکتر شود و نخبگان را رهنمون شود تا با همان عقاید ایدئولوژیک که به طور سنتی انتخاب‌های داخلی را تحت تأثیر قرار می دهد، به یافتن رهنمود برای سیاست خارجی بپردازند. برای نمونه، کریگ جانستون، مدیر منابع، برنامه ها و خط و مشی وزارت امور خارجه آمریکا، استدلال می کند که «سیاست خارجی به آن صورت که ما می شناختیم مرده است... زیرا دیگر خارجی وجود ندارد... تمایز میان

خارجی و داخلی از میان رفته است. به این مسایل نگاه کنید: درگیری ذهنی اصلی آمریکایی‌ها در مورد مواد مخدر و جنایت است. همچنین، مبارزه علیه موادمخدر و جنایت، اجزای عمده بین‌المللی دارد... امروزه، ملاحظه حمله‌ای هماهنگ به جنایت بدون طراحی بخشی از استراتژی در صحنه بین‌المللی غیرقابل تصور است. ما نمی‌توانیم با تروریسم بین‌المللی، تهدیدات نسبت به محیط زیست و مخالفت با تنوع زیستی، با سیاست داخلی برخورد کنیم (Cusimano, 2000:7). «اگر جنایت، مواد مخدر و بهداشت عمومی، دستور کار خط مشی در هم تنیده را تشکیل می‌دهند، آنگاه مشربهای ایدئولوژیکی که درباره چگونگی برخورد با این مسایل در داخل رهنمودارایه کرده‌اند، هم اکنون می‌توانند بر تصمیمات استراتژیک در خارج تأثیر بگذارند. اگر دستور کار ژئوپلیتیک که مشخصه آن، دفاع ملی از سوی نظامیان خارجی و رقابت اقتصادی سوداگرانه، بود به راستی محو شده باشد، آنگاه ممکن است مشربهای لیبرال و محافظه‌کار، نه تنها با انتخابهای متمایز استراتژیک پیوند بخورند، بلکه این کار را از مشربهای نو واقع‌گرا و جهان‌گرا آشکارتر به انجام برسانند.

سه مشربی که تعریف شد، نشانگر خطوط شکاف بالقوه در افکار نخبگان است و دلایل متعددی را درباره انتخابهای متفاوت نخبگان ارایه می‌دهند. قصد داریم آثار مستقل هر مشرب و سودمندی ترکیب آنها را هنگام تبیین انتخاب جداگانه استراتژیک مورد بررسی قرار دهیم. با این حال، پیش از اینکه به آن کار بازگردیم، ضرورت دارد نقشی را که برداشتها ایفا می‌کنند به بحث بگذاریم. گذشته از همه چیز، در بیشتر الگوهای منطقی تصمیم‌گیری، موقعیت برداشتها و انتظاراتی که به آنها دامن می‌زنند، از عوامل حیاتی در شکل‌گیری انتخاب استراتژیک هستند.

برداشتها: پیش از اینکه تعیین کنیم آیا برداشتها، آن گونه که در الگوهای منطقی انتظار می‌رود، نقش مستقلی ایفا می‌کنند، یا اینکه آیا مشربها باعث برداشت جانبدارانه می‌شوند که در مورد الگوهایی که فرافکنی ایدئولوژیکی را پیش‌بینی می‌کنند مصداق دارد، باید بدانیم کدام بخشهای یک سازه ذهنی از کشوری دیگر، بیش از همه در تصمیمات استراتژیک دخیل هستند. کنت بولدینگ (۱۹XX - ۱۹۵۶) مدعی بود دو نوع برداشت وجود دارد:

۱. برداشتها از قدرت نسبی؛ ۲. برداشتها از نيات کشور ديگر. نظريه پردازان تصوير بعدي، دريافت بولدينگ را مورد تأييد قرار داده اند (Hermann et.al., 1997) هانس مورگنتا (۱۹۷۳-۶۴) استدلال مي کرد که تعيين اينکه انگيزه کشور ديگر، وضع موجود مي باشد يا اهداف امپرياليستي، مهمترين تفاوتی است که يک رهبر هنگام رويارويی با انتخابی استراتژیک با آن روبه رو است. فرض مي شد که نيات متصور، تصويری آرايه مي کنند که چگونه کشور ديگر از قدرت استفاده مي کند و درچه شرايطی، تهديد کننده به شمار مي آيد و نسبت به مروده و مهار چگونه واکنش نشان مي دهد. نو واقع گرايان همچنان بر نقش برداشت تهديد تأکيد دارند و معتقدند اين امر تا حدودی براساس سازه های نيات کشور ديگر تعيين مي شود (Walt, 1987:22-26, 263-66) در واقع، اين انگاره که برخی دولتها انگيزه های تجديد نظر طلبانه و ديگر دولتها انگيزه های حفظ وضع موجود دارند، تمایزی محوری است که به انتظارات متفاوت برای واقع گرايي تهاجمی يا تدافعی منجر مي شود. (Snyder, 1991, Glaser, 1997)

البته، چگونگی تشخيص اينکه يک دولت به کدام دسته تعلق دارد، روشن نيست. جيمز فيرون (۱۹۹۵) نشان داده است که تمیيز ميان انواع تهاجمی و تدافعی، با توجه به اينکه اقدامات، را منحصرأ با يک نوع ارتباط نمی يابند، امکان پذير است، همچنين، بدین خاطر که بازیگران، انگيزه هایی برای گمراه کردن ديگران نسبت به نوع خودشان دارند و نيز به خاطر اينکه برای يک دولت، دادن تعهدات قابل اعتمادی که نشان دهد جزء کدام نوع است، بسيار دشوار است. دشواری تمیيز ميان انواع مطمئناً از اهميت اين تمایز برای تصميم گيري استراتژیک نمی کاهد. بر خلاف آن، اين احتمال را افزايش مي دهد که نسبت به نيات کشور ديگری اختلاف نظر پديد آيد. جان اون، همانند ديگر صاحب نظرانی که مي کوشند تبیین کنند چرا دموکراسيه ها با يکديگر به جنگ نمی پردازند، استدلال کرده است که برداشتها از نيات مي تواند از برداشتها نسبت به فرهنگ سياسی آن کشور ناشی شود. در آنجا که ديگر صاحب نظران بر اهميت نهادهای دموکراتیک در اين خصوص تأکيد دارند (Russett, 1993; O'Neal and Russett, 2000)، اون بر رويه های ليبرال و غير ليبرال مدنی

تمرکز می‌کند. در نظریه اون، نخبگان، نخست ماهیت فرهنگ سیاسی کشور دیگر را ارزیابی می‌کنند و سپس، معنای اقدامات بخصوصی را که آن کشور به آنها دست می‌زند، مورد تفسیر قرار می‌دهند. وی استدلال می‌کند که نخبگان در دولتی لیبرال، همانند ایالات متحده، رفتار دولتهایی را که لیبرال تصور می‌شوند، نسبت به رفتار مشابه دولتهایی که غیر لیبرال به شمار می‌روند، کمتر تهدید کننده می‌دانند.

در نظریه تصویر، تصور می‌شود برداشتها از نیات، فرهنگ سیاسی و قدرت در ساختاری کلی ترکیب می‌شوند که باعث تصویرهای کلیشه‌ای می‌گردند (Herrmann, et.al, 1997; Alexander, Brewer, & Herrmann, 1999) این تصاویر کلیشه‌ای عواطف و سازه‌های ادراکی را به گونه‌ای متوازن می‌سازند که اقدام را تسهیل می‌کند. برای نمونه، کلیشه دشمن، کشور دیگر را شریانه جلوه می‌دهد و به تصور کننده مجال می‌دهد تا نسبت به به کارگیری زور و اقدام برای نابودی دشمن - بدون منع اساسی اخلاقی - احساس خوشایندی پیدا کند. (Silverstone, 1989) اگر برداشتها و عواطف در ساختار کلی موازنه بیابند، آنگاه تاثیر برداشتها از نیات و فرهنگ سیاسی باید به هنگامی که این دو برداشت کمکی در الگوهای کلیشه‌ای ترکیب می‌شوند، از همه روشنتر باشد. هرمان و فیشرکلر (۱۹۹۵) بسیاری از این تصاویر کلیشه‌ای را از لحاظ نظری به سناریوهای آرمانی - نوعی استراتژیک مرتبط ساختند. در طرح آنها، هنگامی که رهبری کشور دیگر را هم تجدید نظر طلب و هم غیر دموکراتیک تشخیص می‌دهد، باید بسیار مایل باشد علیه آن از زور استفاده یا آن کشور را مهار کند. بر عکس، زمانی که رهبری کشور دیگر را صلح جو و دموکراتیک قلمداد می‌کند، باید بسیار مایل باشد تا به مرادده با آن کشور پردازد و تمایلی به به کارگیری زور یا مهار آن کشور نداشته باشد. رهبران دارای برداشتهای دوگانه - که کشوری را پرخاشگر و دموکراتیک یا دفاعی و غیر دموکراتیک می‌بینند - از نظر تمایلات استراتژیک در میانه قرار می‌گیرند. هرچند نظریه پردازان گوناگون، قضایایی را درباره تاثیر برداشتهایی خاص بر انتخاباتهای استراتژیک مطرح ساخته اند، شواهد تجربی آنها هنوز ضعیف است. مطالعات موردی تاریخی که تصمیم گیری نخبگان را در محیط طبیعی نشان داده اند، از

جداساختن اثر برداشت و به ویژه بخشهای فرعی بخصوصی از برداشت ناتوان بوده اند. در حالی که بیشتر تلاشهای آزمایشگاهی تجربی قادر به مطالعه تصمیم گیرندگان نبوده اند و از این رو، مطمئن نیستند که الگوهایی که می یابند به صورت معتبر قابل تعمیم به جمعیت رهبران آمریکایی باشد، در این تحقیق، ما کوشیده ایم با استفاده از شیوه های مهمتری جهت تحلیل هسته مناسبات در راستای زمینه میانه پیش برویم و در همان حال، از نمونه کاملاً بزرگ از رهبرانی استفاده کنیم که در شکل دهی رابطه کلی آمریکا با دیگر کشورها نقش مهمی ایفا می کنند.

بخش ۲. پژوهش ملی از رهبران آمریکایی

برای کشف قضایای تئوریک گوناگون درباره تصمیم گیری استراتژیک، پژوهشی را از ۵۱۴ رهبر آمریکایی انجام دادیم. شرکت کنندگان از همان گروه موضوعاتی برگرفته شدند که اول هولستی و جیمز روزنا (۱۹۹۳-۱۹۸۴) در مطالعاتی که هر چهار سال - از ۱۹۷۴ به بعد - انجام داده اند، با آنها تماس می گرفتند. شرکت کنندگان، شامل رهبرانی در مناصب گوناگون در قوه مجریه و مقننه حکومت بودند که با رهبران سیاست خارجی و نیز تجاری و مذهبی، روزنامه نگاران و آموزشگران برجسته سروکار داشتند. فهرستی در حدود ۴۰۰ نام از نویسندگان یاد شده، کسب شد. نمونه ای تصادفی از ۱۵۰۲ نام از میان فهرست بزرگتر استخراج گردید. شماره تلفن این افراد با انطباق نام و نشانی آنان با اطلاعات موجود در پایگاه اطلاعاتی ملی تلفن و نشانی به دست آمد. از این فهرست، منبع نمونه گیری فعالی از ۱۰۹۷ نام ایجاد شد. نامه هایی به این مصاحبه شوندگان بالقوه فرستاده شد که جزئیات پژوهش را روشن می ساخت، آنان را به مشارکت تشویق می کرد و به آنان اطلاع می داد که به زودی با آنان تماس گرفته خواهد شد. شماره تلفنهای از منبع نمونه گیری ۱۹۰۷ نام استخراج گردید. مصاحبه ها از ژوئن تا سپتامبر ۱۹۹۷ انجام گرفت. این پژوهش نسبت پاسخ کلی ۵۹/۴ درصد را داشت. هنگامی که به شخص پاسخ دهندگان بالقوه دسترسی پیدا می شد (نه همسر یا منشی آنان)، نسبت پاسخ تا میزان ۷۴/۱ درصد بالا می رفت. هر مصاحبه ای، به طور

متوسط، سی دقیقه به طول می انجامید. مصاحبه به چهار بخش تقسیم می شد. بخش نخست، پرسشهایی را جهت تشخیص مشربها و برداشتهای کلی از کشورهای بخصوص در بر می گرفت. بخش دوم، شامل پرسشهایی در ارتباط با رشته ای از تجربیات بود. بخش سوم، مجموعه ای از دوازده پرسش را شامل می شد که از شرکت کنندگان می خواست احساس خود را درباره گزینه های مشخص خط مشی در مقابل روسیه، چین، ژاپن و ایران بیان نمایند. درباره هر کشوری سه پرسش مطرح می کردیم که به مرآوده، مهار و به کارگیری زور مربوط می شد. در پرسشهای بخش چهارم پژوهش، از شرکت کنندگان خواسته می شد که در مورد خود اطلاعاتی اجتماعی - اقتصادی، نقشها و جمعیت شناختی ارائه دهند. ترتیب پرسشهای موجود در بخشهای یک، دو و سه را به صورت تصادفی درآوردیم، اما ترتیب چهار بخش را تغییر ندادیم. شواهدی از خستگی را در شرکت کنندگان کشف نکردیم و شرکت کنندگان بسیار اندکی پس از آغاز مصاحبه، از تکمیل آن سر باز زدند.

برای سنجش مشربها، مواردی را که در پژوهش پیشین مورد استفاده قرار گرفته اند، عیناً تکرار کردیم. (Holsti and Rosenau, 1993; Herrman, Tetlock, and Visser, 1999)

مسئله بین الملل گرای - انزوآگرایی را با پنج پرسش^۱ ادعاگری مبارزه جوینانه - همکاری سازش جوینانه را با شش پرسش^۲ و لیبرالیسم - محافظه کاری را با دو پرسش^۳ سنجیدیم. برای سنجش مشربهای تجارت آزاد و اقتصاد سوداگرانه، پنج موردی را که در مطالعه هرمان، تتلاک و دیاسکرو (۲۰۰۱) در خصوص چگونگی تفکر رهبران آمریکایی درباره تجارت مورد استفاده قرار گرفته بود، عیناً تکرار کردیم.^۴ برای هر مقیاس مشربی، عاملی تأیید آمیز را انجام دادیم و $RMSEA < .10$ را یافتیم که نشان می داد این موارد، یک عامل اساسی پنهان را مطرح می سازند. توزیع پاسخها در مورد سه مقیاس از چهار مقیاس ما (طرفدار تجارت آزاد، سوداگرا (مرکانتیلیست)، بین الملل گرا - انزوآگرا، و ادعاگرا - همکاری باور) بسیار شبیه یک منحنی معمولی است. مقیاس ایدئولوژی به صورت دو وجهی توزیع گردید و بیشتر شرکت کنندگان خود را جزء محافظه کاران یا لیبرال ها می دانستند، نه میانه روها. برای تشخیص برداشتها از کشورهای هدف، از شرکت کنندگان دو پرسش درباره ده کشور مختلف پرسیده شد. یک

پرسش به برداشتها از انگیزه مربوط می‌شد و بیان می‌کرد که «انگیزه سیاست خارجی برخی کشورها اساساً حس عدم امنیت آنان و لزوم حفاظت از خودشان در برابر تهدیدات است. انگیزه دیگر کشورها بهره برداری از فرصتهای کسب سود است. در مقیاس ۱ تا ۷، که در آن ۱ دفاعی‌ترین انگیزه و ۷ فعالانه‌ترین انگیزه است، کشورهای زیر را چگونه رده بندی می‌کنید؟» پرسش دیگر، برای کشف برداشتها از فرهنگ سیاسی کشور دیگر طراحی شد. این پرسش بیان می‌کرد «برخی کشورها فرهنگ مدرن و نهادهای جا افتاده دموکراتیک دارند، دیگر کشورها فرهنگ سنتی تر غیر دموکراتیک دارند. در مقیاس ۱ تا ۷ که در آن ۱ سنتی و غیر دموکراتیک‌ترین و ۷ مدرن و دموکراتیک‌ترین است، کشورهای زیر را چگونه رده بندی می‌کنید؟» از نظر آرمانی، ما می‌توانستیم هر ویژگی برداشتی را با چند پرسش متعدد اندازه گیری کنیم و بدین ترتیب با آنها به صورت مفاهیم نهفته موازی با مشربها برخورد کنیم، اما به خاطر محدودیتهای زمانی این امر ممکن نبود. در نتیجه، بر دو مورد به عنوان معیارهای مستقیم هر مفهوم برداشتی تکیه می‌کنیم. برای سنجش انتخابهای استراتژیک در مقابل روسیه، چین، ژاپن و ایران از پاسخهای دوازده پرسش استفاده کردیم که سه پرسش برای هر کشور بود. برای پیشگیری از به کارگیری برچسبهای استراتژیک همچون مراده یا مهار که ممکن بود برای افراد مختلف، محتوای سیاست متفاوتی را در بر داشته باشد، رشته ای از پرسشها را مطرح کردیم که برچسب کلیتر را با انتخاب یک سیاست مشخص ترکیب کند؛ این انتخاب برای استراتژی حالت محوری دارد و در مباحث سیاست معاصر حایز اهمیت است. برای نمونه، در مورد چین از شرکت کنندگان پرسیدیم که آیا با گزاره بعدی قویاً موافقت، موافقت، احساس بی طرفی می‌کنند، مخالفند، یا به شدت مخالفند: «ایالات متحده باید در زمینه های اقتصادی و فرهنگی به صورت کاملتری با چین مراده داشته باشد.» در خصوص مهار و ایران، از شرکت کنندگان پرسیدیم که آیا با این گزاره موافقت یا مخالف: «ایالات متحده باید برای محدود کردن روابط تجاری آمریکا - ایران تا سرحد امکان، تحریمهای اقتصادی را وضع نماید.» عبارت کامل هر دوازده پرسش مربوط به خط مشی در جدول شماره ۲ ارائه شده است. تشخیص تمایل متفاوت برای به کارگیری زور علیه دیگر کشورها، کار ساده ای نیست.

در کمترین حد، این کار مستلزم ایجاد چارچوبی است که در آن به کارگیری زور، گزینه ای درست و مشروع تلقی می شود. ما این کار را با ایجاد چارچوبی انجام دادیم که در آن کشور مورد نظر در حال نقض رژیم عدم تکثیر [هسته ای] بود. هر دو حکومت جورج بوش و کلینتون، دفاع از رژیم عدم تکثیر را به عنوان اولویتی مهم مورد شناسایی قرار دادند. در پرسشهایمان، روسیه و چین را به خاطر صدور تسلیحات هسته ای و ایران و ژاپن را به خاطر کسب این گونه تسلیحات، ناقض این رژیم توصیف کردیم. نظریه هایی که مورد بحث قرار داده ایم، بر مفاهیم مشرب و برداشت تکیه دارند و اینها را با انتخاب استراتژیک مرتبط می سازند. پس از مطرح ساختن قضایای رقیب درباره محتوای این عوامل، رابطه آنها با یکدیگر و ارتباطشان با انتخابهای خط مشی، اکنون به تحلیل نتایج تجربی باز می گردیم.

بخش ۳. مشربها و برداشتهایی که راهنمای انتخابهای استراتژیک هستند

پیش از اینکه به تحلیل روابط میان مشربها و انتخاب استراتژیک و میان برداشت و انتخاب استراتژیک بازگردیم، ارتباط میان مشربها و برداشتها را کشف می کنیم. این کار را به خاطر علاقه به این نکته انجام می دهیم که آیا مشربهای ارزشی ماهیت برداشتهای خاص هر کشور را بسیار جانبدارانه می سازند یا خیر، این امر در الگوهایی که برون فکنی ایدئولوژیک و ادراک مبتنی بر نظریه را جلوه گر می سازند، مورد انتظار است. همچنین، بدین خاطر با این پرسش آغاز می کنیم که رابطه میان مشرب و برداشت آن انتخابهای آماری را که برای تحلیل رابطه میان این دو متغیر و انتخاب استراتژیک انجام می دهیم، تحت تاثیر قرار می دهند. ممکن است با آن مقیاسهایی که برای اندازه گیری مشربها ایجاد کرده ایم به صورت داده های فاصله دار برخورد شود، اما معیار برداشت از پاسخ دهندگان می خواهد یکی از هفت دسته را برگزینند. در نتیجه، برای کشف رابطه میان این دو عامل، به رشته ای از تحلیلهای انحراف معیار دست زدیم که تنها داده های سطح عددی را مفروض می گیرد. مشخصاً دست به آزمون زدیم که آیا برداشتها از کشورهای مشخص با هیچیک از چهار مشرب ارزشی در ارتباط هستند یا خیر. ما دریافتیم که این ارتباط وجود ندارد. در مواردی

اندک، یک مشرب با این مسئله ارتباط می‌یافت که یک فرد چه تصویری از انگیزه یا فرهنگ کشوری خاص دارد.^۵ با این حال، این ارتباطها، فراوان و مکرر نبود و از هیچ‌الگوی منسجمی در چهار کشور پیروی نمی‌کرد. به شواهدی دست نیافتیم که مشربها به شیوه‌ای آشکارا سیستماتیک در حال برانگیختن مجموعه برداشتهای مرتبط با چهار کشور مورد بررسی باشند. در تحلیلهای بعدی، با اینها به صورت عوامل مستقل برخورد خواهیم کرد. همچنین، الگوهای معادله ساختاری را راه‌اندازی کرده ایم که این مفروض را تخفیف می‌دهند و نتایج موازی آماری را برای آنها می‌دهد که در ادامه‌ارایه می‌شود، پیدا می‌کنند. هر دوازده پرسش از شرکت‌کنندگان درباره انتخاب استراتژیک، بر این مبنا بود که آیا در خصوص یک گزینه سیاست مشخص کاملاً موافق، موافق، بی‌طرف، مخالف یا شدیداً مخالف هستند. از آنجا که این معیار عددی، پنج نکته‌ای است، برای تعیین روابط میان مشرب و انتخاب استراتژیک و نیز میان برداشت و انتخاب استراتژیک، تحلیل انحراف معیار را به کار می‌گیریم. برای ارزیابی تأثیر نسبی عوامل گوناگون بر انتخاب، ضریبهای انحراف معیار را به احتمال اتخاذ انتخابهای بخصوص ترجمه می‌کنیم. قوت یافته‌های خویش را با ملاحظه این نکته ارزیابی می‌کنیم که آیا آنها در شکافهای گوناگون اجتماعی-اقتصادی و حرفه‌ای در درون نخبگان، اعتبار خود را حفظ می‌کنند.

۱. مشربها و انتخابها: جدول شماره ۳، ارتباط آماری میان این چهار مشرب و دوازده انتخاب خط مشی را خلاصه می‌کند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، مشربهای بین‌الملل‌گرا و انزواگرا به تصمیمات مربوط به مهار یا به کارگیری زور علیه چین، ایران، ژاپن یا روسیه ارتباطی نمی‌یابند. این نکته با این انگاره سازگار است که هنگامی که منافع آمریکا مطرح است، از تمایز میان بین‌الملل‌گرایان و انزواگرایان در میان نخبگان آمریکایی کاسته می‌شود، دقیقاً به همین ترتیب، هرمان، تتلاک و ویسر (۱۹۹۹) دریافتند که این امر در میان عامه مردم نیز مصداق دارد. با وجود این، مشربهای بین‌الملل‌گرا به صورتی معنی‌دار با تصمیمات مربوط به مرادده با هر چهار کشور ارتباط می‌یابند. در میان شرکت‌کنندگان، بین‌الملل‌گرایان در

قیاس با انزوآگرایان، آمادگی بیشتری برای مرآوده دارند. برای نمونه، در مورد روسیه، ۳۸/۲ درصد از بین الملل گرایان مرآوده را برگزیدند، در حالی که تنها ۸ درصد از انزوآگرایان این انتخاب را صورت دادند. مورد چین نیز مشابه بود و در آن، ۳۷/۲ درصد از افراد دارای مشرب بین الملل گرایی با سیاست مرآوده به شدت موافق بودند و تنها ۱۴ درصد از انزوآگرایان این انتخاب را صورت دادند. در خصوص ایران و ژاپن، جهت تفاوت مشابه، اما میزان اثر، کمتر است، که احتمالاً تأثیر فراگیر رابطه خصمانه تر میان واشنگتن و تهران و رابطه دوستانه تر میان واشنگتن و توکیو را بازتاب می دهد. حتی بین الملل گرایان شدید اندکی (۱۵/۴ درصد) طرفدار جدی مرآوده با ایران هستند. انزوآگرایان بسیار اندکی (۴/۹ درصد) این انتخاب را صورت دادند. در مورد ژاپن، ۳۴/۴ درصد از بین الملل گرایان شدیداً از مرآوده حمایت می کردند، اما ۲۰/۶ درصد از انزوآگرایان چنین می کنند.

علی رغم پیوستگی میان مشربهای بین الملل گرا و انزوآگرا و تصمیمات مربوط به مرآوده، همان طور که ذکر شد، این مشربها به تصمیمات برای مهار یا به کارگیری زور ارتباط نمی یابند. تفاوتهای مشربی میان ادعاگری مبارزه جویانه در مقابل همکاری سازش گرانه در تبیین این انتخابها فراتر می روند. این رابطه در سه مورد از این چهار مورد، معنا دار بود و تنها از موفقیت در آزمون آماری در مورد چین بازماند. در مورد روسیه، ۴۰ درصد از رهبران شدیداً ادعاگر به کارگیری زور را برگزیدند، در حالی که تنها ۲۳ درصد از رهبران همکاری جو چنین کردند. در مورد ایران، ۶۹ درصد از رهبران ادعاگر و تنها ۴۱ درصد از رهبران سازش گرا این انتخاب را صورت دادند. در خصوص ژاپن، درصد رهبران به شدت ادعاگرا و همکاری جو که به کارگیری زور را برگزیدند، به ترتیب ۳۷ و ۱۸ درصد بود. در مورد چین، ۳۳ درصد از رهبران ادعاگر به کارگیری زور را در واکنش به تکثیر [هسته ای] چین انتخاب کردند، در حالی که تنها ۱۹ درصد از همکاری جویان چنین تصمیمی گرفتند. تقریباً ۷۵ درصد از رهبران طرفدار همکاری مخالف این اقدام بودند، در حالی که تنها ۵۶ درصد از رهبران ادعاگر با آن مخالفت کردند. با کمال شگفتی، ادعاگری مبارزه جویانه، جز در مورد چین، ارتباط معناداری با تصمیمات مربوط به مهار نداشت. در این مورد، رهبران ادعاگر بیشتر به مهار تمایل داشتند.

همین الگوی مشابه تقریباً در مورد روسیه ($P=0.058$) و ایران ($P=0.055$) به معنا داری آماری رسید. به نظر می رسد که مشرب ادعاگر و مبارزه جو، اندکی به کار تبیین تمایلات مربوط به مهار و به کارگیری زور می آید، اما نتایج نشان می دهند که مشربها در خصوص تجارت بین الملل و عقاید اساسی درباره چگونگی عملکرد اقتصاد جهانی می توانند حتی از این مهمتر باشند. آنها به ده انتخاب از دوازده انتخاب استراتژیک مورد بررسی ارتباط می یافتند که همه پرسشهای به کارگیری زور و سه پرسش از چهار پرسش مهار و مرادده را در بر می گرفتند. به طور آشکار، این رابطه که در گذشته توجه چندانی را به خود جلب نکرده، مستلزم تحلیل بیشتری است. رهبرانی که مشرب آنان در جهت تجارت آزاد است و انتخابهای سوداگرایانه را رد می کنند، بیشتر به حمایت از مرادده و کمتر به حمایت از مهار و به کارگیری زور تمایل دارند. تنها مواردی که در آنها این رابطه معنا دار نبود، تصمیمات مربوط به مرادده با ژاپن و مهار چین بود. رابطه میان مشرب تجاری و تصمیمات مربوط به مهار و به کارگیری زور صرفاً از لحاظ آماری معنا دار نیستند، بلکه معنایی ماهوی دارند. برای نمونه، در مورد به کارگیری زور برای متوقف ساختن تکثیر روسیه، ۵۹ درصد از مرکانتیلیست ها به کارگیری زور را برگزیدند، در حالی که تنها ۲۴ درصد از طرفداران تجارت آزاد، این گزینه را برگزیدند و ۶۸ درصد از طرفداران تجارت آزاد فعالانه مخالف به کارگیری زور بودند. تنها ۳۲ درصد از مرکانتیلیست ها، مخالف به کارگیری زور بودند. در مورد چین، این الگو مشابه بود. ۵۰٪ ۴ درصد از مرکانتیلیست ها به کارگیری زور را برگزیدند، در حالی که تنها ۲۴ درصد از طرفداران تجارت آزاد، موافق آن بودند. ۶۹ درصد از طرفداران تجارت آزاد در قیاس با ۳۷ درصد از مرکانتیلیست ها، مخالف این سیاست بودند. هنگامی که گفته می شد ژاپن در حال دست یابی به تسلیحات هسته ای است، تنها ۱۷ درصد از طرفداران تجارت آزاد به کارگیری زور را انتخاب کردند. ۴۹ درصد از مرکانتیلیست ها در این وضعیت، زور را برگزیدند و تنها ۳۷ درصد مخالف بودند. ۷۲/۳ درصد طرفداران تجارت آزاد، مخالف آن بودند. هنگامی که ایران در حال کسب تسلیحات هسته ای توصیف می شد، سطح عمومی حمایت برای به کارگیری زور در میان هر دو طیف رهبران بالاتر بود، اما طرفداران تجارت آزاد هنوز با احتیاط

تر بودند. تنها ۴۸ درصد از طرفداران تجارت آزاد از به کارگیری زور جانبداری می کردند، در حالی که ۶۷ درصد از مرکانتیلیست ها چنین کردند. ۳۳ درصد از طرفداران تجارت آزاد مخالفت خود را با این اقدام ابراز داشتند و تنها ۱۸ درصد از مرکانتیلیست ها احتیاطهای مشابهی را ابراز کردند.

با توجه به اهمیت تجارت در استراتژیهای مراوده، شگفت انگیز نیست که مشربهای تجارت آزاد به تصمیمات مربوط به مراوده مرتبط هستند. چندان روشن نیست که چرا این مشربها باید به تصمیمات مربوط به مهار و به کارگیری زور ارتباط داده شوند، مگر اینکه اهمیت تصورات جهان گرایانه از امور جهانی را منعکس سازند. علاوه بر این، یادآوری این نکته حایز اهمیت است که رابطه ای که میان مشرب تجارت آزاد و تصمیمات در مورد به کارگیری زور می یابیم، سازگارتر است و به گونه هایی، قویتر از رابطه ای است که میان مشربهای ادعاگر مبارزه جو و تصمیمات به کارگیری زور می یابیم. یک راه مقایسه تاثیر نسبی این دو مشرب (تجارت و ادعاگری)، بررسی این نکته است که تغییر در هر یک از آنها تا چه حد این احتمال را که یک رهبر به کارگیری زور را برگزیند، تغییر می دهد. این احتمالات را می توان از ضریبهای انحراف معیار محاسبه کرد. ما این کار را انجام داده ایم و نتایج را در جدول ۴، ارایه می کنیم. ردیف نخست جدول ۴، این امکان را مشخص می کند که در صورتی که یک رهبر به شدت ادعاگر (۴۴/۱ درصد) یا به شدت همکاری جو (۳۱/۳ درصد) باشد، به کارگیری زور را بر خواهد گزید. دو ستون آخر جدول ۴، تفاوت میان این دو امکان را مطرح می سازد. بدین ترتیب، این تغییر در امکان را خلاصه می سازد که به موازات حرکت از مشربهای به شدت ادعاگر به سوی شدیداً همکاری جو، زور برگزیده خواهد شد. نیمه پایینی جدول ۴، این امکانها را مشخص می کند که رهبران دارای مشربهای قوی تجارت آزاد و مشربهای شدیداً مرکانتیلیستی، از زور استفاده خواهند کرد. همچنین، تفاوت میان این دو امکان را مطرح می سازد. با مقایسه تغییر امکاناتی که در پی می آید به موازاتی که در مقیاس مشرب تجاری حرکت می کنیم، می توانیم اثر نسبی این دو مشرب را اندازه بگیریم. در مورد روسیه، چین و ژاپن تغییر در مشرب تجاری، همواره تغییری را در امکان انتخاب ایجاد می کند که دو برابر

تغییرات پدید آمده بر اثر حرکت از مشربهای شدیداً ادعاگر به سوی همکاری جویی شدید است، در صورتی که به امکان مخالفت یا طرفداری از زور نگاه کنیم، همان الگو مصداق می‌یابد. در مورد ایران، تغییر در امکان انتخاب زور به موازاتی که در عرض مقیاس مشرب تجاری حرکت می‌کنیم، بیشتر از هنگامی است که در عرض مقیاس ادعاگری حرکت می‌کنیم، اما تفاوت اندک است.

ممکن است تأثیر جهانی شدن بر تفکرات استراتژیک در این نتایج مشهود باشد، با این حال، ذکر این نکته مهم است که هر چند برداشتها از تجارت و چگونگی عملکرد اقتصاد جهانی می‌تواند به شکل‌گیری تصمیمات استراتژیک بینجامد، به نظر نمی‌رسد این برداشتهای اقتصادی ارتباط نزدیکی با مشربهای لیبرال و محافظه کار داشته باشد. همان طور که در جدول شماره ۳ دیده می‌شود، مشربهای لیبرال و محافظه کار در هیچیک از موقعیتهای استراتژیک با انتخاب سیاست در ارتباط نبودند. جهانی شدن می‌تواند دستور کار را دگرگون سازد و ملاحظات جدیدی را بر استراتژی وارد آورد، اما به نظر نمی‌رسد که مسایل داخلی را به سادگی به مسایل پیچیده بدل سازد و به برون فکنی عقاید داخلی به قلمرو سیاست خارجی منجر شود. ترجیحاً به نظر می‌رسد مفروضهای جهان‌گرا و واقع‌گرا به شیوه‌های متمایزی ادغام می‌شوند که به یک چشم‌انداز اندیشه‌ای جدید در آمریکا شکل می‌بخشند. در میان شرکت‌کنندگان، رهبران دارای مشربهای لیبرال‌گرایش داشتند که مشربهای همکاری جوی سازش‌گرا نیز داشته باشند، در حالی که رهبران دارای مشربهای محافظه کار، مشربهای ادعاگر مبارزه‌جویانه را ابراز می‌داشتند. ($r=0.938, P<.001$) با این همه، مشربهای لیبرال و محافظه کار به مشربهای تجاری ارتباطی نمی‌یافتند. ($r=0.037, P<.415$) همچنین، مشربهای تجاری با مشربهای محافظه کار یا ادعاگر در ارتباط شدید نبودند، هر چند طرفداران تجارت آزاد به همکاری بیشتر گرایش داشتند. ($r=0.106, p<.019$) از آنجا که مشربهای تجاری و مشربهای ادعاگر مبارزه‌جویانه، هر دو با انتخاب استراتژیک مرتبطند و پیوند نزدیکی با یکدیگر ندارند، با آنها به صورت دو خط شکاف برخورد خواهیم کرد. گذر از این دو خط شکاف، ماتریسی چهار سلولی ایجاد می‌کند که دیدگاههای آرمانی - نوعی رقیب را خلاصه می‌نماید.

نخستین دیدگاه آرمانی - نوعی را که در نمودار شماره ۱ مشخص می‌سازیم، جهانی ساز می‌نامیم. رهبر آرمانی - نوعی از این نوع از تجارت آزاد حمایت و با ادعای مبارزه جویانه مخالفت می‌کند. جهانی سازها متقاعد نمی‌شوند که آمریکا نیازمند رهبری جهان است و آماده سازش با تمایلات غیرآمریکایی هستند. دومین نوع آرمانی را که مشخص می‌سازیم، جهان‌گرایی ملی‌گرا می‌نامیم. ما این واژه را از هانس مورگنتا وام می‌گیریم (29 - 327, 56-241:1973)، که از آن برای اشاره به تمایلی در رهبران سده بیستم استفاده می‌کرد؛ بر اساس آن تمایل، این رهبران با نظام‌های ارزشی ملی خویش به صورت نظام‌های ارزشی عام که مشروعیت جهانی دارند، برخورد می‌کردند. این رهبران ممکن است جهانی شدن را با آمریکایی شدن یکسان بگیرند و تجارت آزاد و موضع رهبری بی‌چون و چرای آمریکا را ارتقا ببخشند. نوع آرمانی سوم ما، رهبرانی را شامل می‌شود که از سیاست تجاری حمایت گرایانه و موضع رهبری بی‌چون و چرای آمریکا جانبداری می‌کنند. ما آنها را مرکانتیلیست‌های ملی‌گرا می‌نامیم. آنان تمایلی ندارند که جهانی شدن را با آمریکایی شدن یکسان بگیرند، بلکه به جای آن، جهانی شدن را تهدیدی نسبت به هویت آمریکایی و رفاه پوپولیستی تلقی می‌کنند. نوع آرمانی چهارم ما، از رهبرانی تشکیل می‌شود که از سیاست‌های اقتصادی حمایت گرایانه جانبداری می‌کنند و به سازش با تمایلات غیرآمریکایی گرایش دارند، ما آنها را حمایت‌گرایان فراملی می‌نامیم. آنان می‌ترسند تجارت آزاد بدون مقررات، کیفیت زندگی، محیط زیست و دموکراسی را در آمریکا و دیگر نقاط به مخاطره اندازد. برای مهار تهدید از سوی منافع قدرتمند خصوصی، این رهبران معتقدند همکاری فراملی ضرورت دارد، اما نه الزاماً به شکل سازمان‌های بین‌الدولی. از آنجا که ادعای نظامی و حمایت تجاری از لحاظ نظری (و تجربی) با حمایت از به کارگیری زور، حمایت از مهار، و مخالفت با مرادده مرتبط است، و به خاطر اینکه تجارت آزاد و مشرب‌های همکاری جو با عدم به کارگیری زور، مخالفت با مهار، و حمایت از مرادده ارتباط دارد، بزرگترین تفاوت در تمایلات خط‌مشی باید میان جهانی سازها و مرکانتیلیست‌های ملی باشد. در هر یک از این دو مورد آرمانی - نوعی، مشرب‌های تجاری و ادعاگر، همان انتخاب استراتژیک را تقویت می‌کنند. این امر در مورد

جهان گرایان ناسیونالیست و حمایت گرایان فراملی، مصداق دارد و این درجایی است که مشربهای تجاری و ادعاگرا بر انتخابهای خط مشی متفاوت اشاره دارند. در نتیجه، رهبران این مشربهای آمیخته، باید انتخابهایی صورت بدهند که در میان طیفهای قطبی شده جهانی سازها و مرکانتیلیست های ملی قرار گیرند. یک تحلیل تجربی که تمایلات استراتژیک جهانی سازها و مرکانتیلیست های ملی را مقایسه می کند، تقابل مورد پیش بینی را می یابد. این مسئله به ویژه در خصوص به کارگیری زور صحت دارد. جدول ۵، تفاوتها را در درصد جهانی سازهای قوی و درصد مرکانتیلیست های ملی قوی که از به کارگیری زور در مورد چین، ایران، ژاپن و روسیه جانبداری می کنند، روشن می سازد. ۸۱ درصد از جهانی سازهای قوی با به کارگیری زور علیه روسیه مخالف و تنها ۱۵/۸ درصد با آن موافق بودند، در حالی که اکثریت مرکانتیلیست های ملی قوی (۵۹،۷ درصد) از به کارگیری زور، جانبداری و تنها ۲۸/۴ درصد با آن مخالفت می کردند.^۶ در ترجمه این الگوها به امکانات مشابه، جهانی ساز قوی، ۷۱ درصد بخت مخالفت با به کارگیری زور علیه روسیه را دارد و تنها ۱۹/۷ درصد بخت موافقت با آن را؛ در حالی که مرکانتیلیست ملی قوی ۵۸/۶ درصد بخت موافقت و در مقابل، ۳۰/۳ درصد احتمال مخالفت دارد.^۷

برای ارزیابی سودمندی این تصویر دو بعدی از چشم انداز اندیشه ای، می توان آن را با تصویر دو بعدی معروفی مقایسه کرد که رهبران آمریکایی را در صفی از مشربهای بین الملل گرایان مبارزه جو و بین الملل گرایان همکاری جو قرار می دهد. (Wittkopf 1990, Holsti 1996) از لحاظ رویکردها در قبال به کارگیری زور، شبکه آن دو مشرب پیش بینی می کند که بزرگترین تفاوتها میان «تندروها» (یعنی آنانی که از بین الملل گرایی مبارزه جو، اما نه از بین الملل گرایی همکاری جو جانبداری می کنند) و «سازش گرایان» (یعنی آنانی که از بین الملل گرایی همکاری جو و نه مبارزه جو حمایت می کنند) وجود دارد. همانطور که بحث شد، شبکه تجاری / ادعاگری پیش بینی می کند که شکاف جهانی ساز - مرکانتیلیست ملی بیشترین تفاوت را به بار بیاورد.

نیمه بالایی جدول شماره ۶، تغییر این امکان را خلاصه می کند که به موازات حرکتمان

از جهانی سازهای قوی به سوی مرکانتیلیستهای ملی قوی، یک رهبر از به کارگیری زور علیه یک کشور حمایت خواهد کرد. نیمه پایین جدول ۶، امکانهای قابل مقایسه را به موازات حرکت از رهبران «تندروی» قوی به سوی «سازش گرای» قوی ارایه می کند. تغییرات در امکان در دامنه‌ای از ۳۴٫۲ درصد تا ۴۵٫۳ درصد و میانگین ۳۹٫۲ درصد برای چارچوب تجاری-ادعاگری قرار می گیرد و از ۲٫۷ درصد تا ۱۶٫۸ درصد و میانگین ۱۰ درصد در عرض مقیاس همکاری جو-ادعاگر قرار دارد. آمارهای Chi-Square گزارش شده در جدول ۵، با این یافته سازگار است و این نتیجه گیری را تقویت می کند که تبیین اینکه چرا رهبران در مقابل دیگر کشورهای مهم، انتخابهای استراتژیک متفاوتی صورت می دهند، عاملی سودمند است. مشربهای تجاری و ادعاگر می توانند تا حدی تبیین کنند که چرا برخی رهبران آمریکایی به مهار و برخی دیگر به مرادده با دولتهای مهم دیگر تصمیم می گیرند. ما یک الگوی انحراف معیار را ایجاد کردیم که تحصیلات، نژاد، درآمد، جنسیت و تخصص را به عنوان متغیرهای اضافی در بر می گرفت و دریافتیم که نتایج برای مشرب تجاری و ادعاگری در این الگوی گسترده، به ویژه در خصوص پرسشهای به کارگیری زور اعتبار دارد. در این الگوی گسترده تر، ارتباط میان مشرب تجاری و مهار چین تنها از سطح ۷ درصد معنا داری عبور می کند. این مسئله در مورد مرادده با روسیه نیز کمتر معنی دار است، اما در همه روابط دیگر، یکنواخت باقی می ماند. در الگوی گسترده تر دیگر عوامل مشربی بر چند پیوند معنی دار گواهی می دهند، اما الگویی را در سراسر این چهار کشور یا در سراسر این سه نوع تصمیم منعکس نمی سازند. برای نمونه، بین الملل گرایی با تصمیمات مرادده مرتبط باقی می ماند و همان طور که پیشتر گزارش کردیم، با تصمیمات مهار بی ارتباط می ماند. اما در الگوی گسترده، با به کارگیری زور در قبال ایران و ژاپن پیوند می یابد. به همین ترتیب، مشربهای لیبرال-محافظه کار با به کارگیری زور در مورد ایران و روسیه در الگوی گسترده تر ارتباط پیدا می کنند، اما در مورد دیگر متضمن به کارگیری زور غیر معنی دار باقی می ماند و نسبت به هر یک از تصمیمات مرادده و مهار همچنان بی ارتباط است. هر چند درمی یابیم که مشربهای ادعاگر و تجاری به تصمیمات استراتژیک مربوط به مهار و به کارگیری زور ارتباط می یابند،

مشخص نیست که آیا برای همه تمایلات استراتژیک از نوع مناسب ایجاد می کنند که در آن رهبران، میان کشورهای مختلف تفاوت نگذارند یا خیر. بعداً به نقش برداشتها از کشورهای بخصوص توجه می کنیم.

۲. **برداشتها و انتخابها:** همان طور که در جدول شماره ۳ دیده می شود، برداشتهای جداگانه از دیگر کشورها به گونه ای معنا دار با انتخابهای متفاوت در خصوص به کارگیری زور ارتباط دارند و به گونه ای نظام مند، با تصمیمات مربوط به مرادده و مهار مرتبط نیستند. برداشت فزاینده نسبت به انگیزه تهاجمی با افزایش حمایت از به کارگیری زور در پیوند است. همچنین، با افزایش تمایل برای مهار روسیه در ارتباط است. برداشت از انگیزه با تصمیمات مربوط به مرادده در ارتباط نبود. این امر، شاید به این دلیل باشد که در عصر کنونی، حتی نخبگانی که کشور دیگر را تهاجمی در نظر می گیرند، توافق دارند که مرادده با این کشور شیوه ای کارآمد برای تضعیف نخبگان در کشور دیگری است که تهاجمی تلقی می شود و نیز، راهی برای قدرتمند ساختن نخبگان تجاری و صلح جو است. این استدلال، در پیوند با صداهای طرفداران تنش زدایی و در طی جنگ سرد، هم اکنون از شمار زیادی از رهبران، شامل آنانی که مسئولیت دفاع از امنیت ملی را در کاخ سفید و پنتاگون برعهده دارند، شنیده می شود. امکان دارد رهبران آمریکایی دریافته باشند که مرادده در تغییر شکل دادن به مجموعه منافع و رهبران حاکم در مسکو سودمند بود و در پایان بخشیدن به جنگ سرد نقش داشت و اعتقاد داشته باشند که در شرایط معاصر می تواند از اثر مشابهی برخوردار باشد.

به جای اینکه مرادده به عنوان جایگزینی برای مهار درک شود، ممکن است مکمل مهار تلقی گردد که این به همان شیوه ای است که هویج، عصا را تکمیل می کند. برای نمونه، ما از شرکت کنندگان پرسیدیم آیا با دو گزاره، به شدت موافق، موافق، بی طرف، مخالف، یا به شدت مخالف هستند. گزاره نخست عبارت بود از اینکه «سیاستهای مهار آمریکا، اتحاد شوروی را وادار ساخت تا از سیاستهای امپریالیستی خود دست بکشد.» گزاره دوم بیان می کرد که «درس جنگ سرد این است که گفت و گو و انجام مرادده با یک دشمن همکاری بین المللی را

ترویج می کند.» ما فکر می کردیم که این پرسشها می تواند درسهای فراگرفته از جنگ سرد را نشان بدهد و دامنه ای از آرا را درباره هر دو گزاره یافتیم. با این حال، در هر دو مورد، بیشتر تفاوت میان شرکت کنندگان ما میان آنانی بود که با این گزاره به شدت موافق و یا تنها با آن موافق بودند. ۷۸ درصد به گونه ای با گزاره نخست و ۶۹ درصد با گزاره دوم موافق بودند که نشان می داد بسیاری از رهبران هر دو درس را فرا گرفته بودند. در واقع، آنانی که درس مهار را فرا گرفتند، تمایل بیشتری داشتند تا درس مرآوده را نیز بیاموزند. ($R=.138, P=.002$)

همبستگی جزئی که مشرب را کنترل می کرد. ($R=.198, P=.000$). شرکت کنندگان به گونه ای نظام مند، مهارت‌های را که تهاجمی تلقی می کردند و مرآوده با کشورهای را که دفاعی قلمداد می کردند، برنگزیدند. این مسئله، ممکن است به دلیل اعتقاد آنان بر این نکته باشد که مهارت و مرآوده با یکدیگر ثمر می دهند و فرصتهای یک دولت تهاجمی را سد می کنند و در همان حال، تغییر داخلی در کشور تهاجمی را ارتقا می بخشند. با این حال، هنگامی که بحث به کارگیری زور مطرح می شد، برداشت از انگیزه کشور دیگر، همواره تفاوتی را پدید می آورد. رهبران در مطالعه ما، هنگامی که انگیزه های کشورهای دیگر را تهاجمی تلقی می کردند، برای به کارگیری زور بیشتر تمایل داشتند. در این خصوص، گاه برداشت از فرهنگ سیاسی دولت دیگر نیز گاهی اوقات اهمیت پیدا می کرد. در مورد ایران و ژاپن، رهبرانی که این دولتها را دموکراتیک تر تلقی می کردند، نسبت به رهبرانی که این دولتها را کمتر دموکراتیک می دانستند، برای به کارگیری زور تمایل کمتری داشتند. این یافته با یک فرضیه صلح دموکراتیک همساز است که استدلال می کند، رهبران یک دموکراسی تمایلی ندارند علیه کشورهای که دموکراتیک تلقی می شوند، زور به کار بگیرند. اما ناتوانی این الگو برای اعتبار داشتن در مورد روسیه و چین، نشان می دهد که احتمالاً قضیه پیچیده تری در کار است. در میان شرکت کنندگان، واگرایی اساسی در برداشتها از ویژگی دموکراتیک روسیه و چین، واگرایی اساسی وجود داشت که دست کم، به اندازه تنوع در مورد ایران و ژاپن بود. برای نمونه در مورد ایران، تقریباً تنوع میان آنانی بود (۶۸ درصد) که ایران را سنتی ترین و غیر دموکراتیک ترین (۱ در مقیاس ۷ نقطه ای ما) تلقی می کردند و آنانی (۲۲ درصد) که

ایران را تا حد زیادی این گونه می‌دیدند (در مقیاس ۷ نقطه‌ای ما). در خصوص روسیه دامنه آرا بسیار گسترده تر بود، به گونه‌ای که ۱۶ درصد روسیه را بسیار غیر دموکراتیک تلقی می‌کردند (۱ یا ۲ در مقیاس ۷ نقطه‌ای ما)، ۳۵ درصد روسیه را آمیزه‌ای از گرایش دموکراتیک و غیر دموکراتیک به سوی غیر دموکراتیک قلمداد می‌کردند (۳ در مقیاس ما)، ۳۳ درصد نیز در میانه بودند، اما گرایش داشتند روسیه را دموکراتیک‌تر بدانند (۴ در مقیاس ما) و ۳۱ درصد روسیه را کاملاً دموکراتیک تلقی می‌کردند. (۶ یا ۷ در مقیاس ما) دامنه برداشتها در مورد چین به اندازه مورد روسیه گسترده نبود، اما از مورد ایران گسترده‌تر بود. امکان دارد که برداشت از فرهنگ دموکراتیک و انتخاب سیاست در مورد روسیه و چین در پیوند نباشند؛ زیرا در اینجا برداشتها از قدرت مداخله می‌کنند. ما برداشتها از قدرت نسبی را به طور مستقیم اندازه‌گیری نمی‌کنیم، بلکه رهبران آمریکایی مایلند روسیه و چین را از لحاظ نظامی نیرومندتر از ایران و ژاپن تلقی کنند. اگر این امر مصداق داشته باشد، آنگاه یافته‌های ما می‌تواند نشان بدهد که ترکیبی از آسیب‌پذیری متصور نظامی و فرهنگ متصور غیردموکراتیک، اقدام نظامی را بر می‌انگیزند. به عبارت دیگر، این برداشت که کشوری دیگر غیردموکراتیک است می‌تواند یک رهبر آمریکایی را به استفاده از زور متمایل سازد، اما به نظر می‌رسد رهبران، بیشتر هنگامی بر اساس این تمایل عمل می‌کنند که کشور دیگر از لحاظ نظامی ضعیفتر باشد نه قویتر. در مقابل، برداشت از انگیزه تهاجمی به اندازه کافی تحریک‌کننده است که تمایل برای به کارگیری زور را هم علیه دولتهای قدرتمندتر و هم ضعیفتر، ایجاد می‌کند.

جان اون (۱۹۹۷) بر این گمان است که برداشت از فرهنگ سیاسی بر تفسیر انگیزه‌های یک کشور تأثیر می‌گذارد. برای نمونه، کشورهایی که دموکراتیک‌تر تلقی می‌شوند، ممکن است کمتر تهاجمی و بیشتر دفاعی در نظر گرفته شوند. در میان شرکت‌کنندگان، حمایت چندانی برای این قضیه نیافتیم. ما برداشتها از ده کشور را اندازه‌گیری کردیم: چین، ایران، اسرائیل، ژاپن، روسیه، عربستان سعودی، انگلستان، کره شمالی، کره جنوبی و هند. در شش مورد، هیچ پیوستگی میان برداشت از انگیزه

یک کشور و برداشت از فرهنگ سیاسی آن کشور وجود نداشت. در چهار مورد، به نظر نمی‌رسید این دو برداشت کاملاً مستقل باشند، اما جهت این پیوستگی در جهت مخالفی بود که در مبحث صلح دموکراتیک انتظارش می‌رفت. برداشت از فرهنگ دموکراتیک با برداشتها از انگیزه‌های فزاینده تهاجمی در ارتباط بود.

مانوعی تأیید، البته ضعیف، برای این عقیده پیدا می‌کنیم که برداشت از فرهنگ سیاسی یک کشور تحت تأثیر رابطه‌ای است که آن کشور با ایالات متحده دارد؛ دوستان دموکراتیک‌تر از دشمنان قلمداد می‌شوند. برای نمونه، ۶۸ درصد از شرکت‌کنندگان ما ایران را به شدت غیردموکراتیک تلقی می‌کردند (۱ در مقیاس ۷ نقطه‌ای) و ۲۲ درصد دیگر این کشور را تقریباً این‌گونه ملاحظه می‌کردند (۶ در مقیاس ما). در مورد عربستان سعودی، یعنی کشوری که مسلماً نسبت به ایران کمتر دموکراتیک، اما آشکارا با آمریکا هم‌سو تر است، تنها ۴۳ درصد، عربستان سعودی را به شدت غیردموکراتیک، تلقی می‌کردند (۱ در مقیاس ما) و ۳۲ درصد دیگر آن را تقریباً این‌گونه می‌دیدند. در این مورد، درصد رهبران آمریکایی که ایران را تهاجمی می‌دیدند (۶ یا ۷ در مقیاس ما)، ۴۰ درصد بود، در حالی که درصد آنانی که عربستان سعودی را تهاجمی می‌دیدند، ۱۲ درصد بود. ما شواهد روشنتری در سازگاری با این فرضیه می‌یابیم که وقتی برداشتها از انگیزه و فرهنگ یک کشور یک کلیت یکپارچه را تشکیل می‌دهند (تصویر کلیشه‌ای از یک غیردموکراسی تهاجمی یا دموکراسی تدافعی)، انتخابهای استراتژیک ناشی از آنها بیشتر قابل پیش‌بینی هستند. همان‌طور که در جدول ۳ نشان داده شده است، تصاویر کلی به‌گونه‌ای معنی‌دار با به‌کارگیری زور علیه هر چهار کشور و هم‌با مهار روسیه و ژاپن ارتباط دارند. به‌طور مشخص در مورد این چهار کشور، حرکت از یک تصویر کلیشه‌ای از دولت هدف به عنوان بسیار تهاجمی و غیردموکراتیک این احتمال را می‌افزاید که به‌طور متوسط، ۲۷٫۵ درصد از زور استفاده خواهد شد. به جدول شماره ۷ مراجعه کنید.

مورد ژاپن به‌گونه‌ای خاص شایان توجه است. برای شرکت‌کنندگانی که ژاپن را هم تدافعی و هم دموکراتیک در نظر می‌گیرند، تنها ۱۵٫۷ درصد بخت جانبداری از توقف کسب

تسلیحات هسته‌ای توسط ژاپن وجود دارد، در حالی که برای آنانی که ژاپن را هم تهاجمی و هم غیر دموکراتیک می‌بینند، ۶۸ درصد امکان انتخاب زور وجود خواهد داشت. این الگو در خصوص مهار ژاپن همان است، اما تغییر در امکانات زیاد نیست. ۱۹٫۵ درصد این بخت وجود دارد که رهبرانی که ژاپن را تدافعی و دموکراتیک تلقی می‌کنند، تصمیم به مهار خواهند گرفتند، در حالی که ۴۰٫۷ درصد این بخت وجود دارد که رهبرانی که ژاپن را تهاجمی و غیر دموکراتیک قلمداد می‌کنند، مهار را بر خواهند گزید. تصاویر کلیشه‌ای از مورد روسیه نیز با تصمیم مهار مرتبط است. برای نمونه، در میان آن شرکت کنندگانی که روسیه را هم به شدت تدافعی و هم غیر دموکراتیک تلقی می‌کنند، احتمال جانبداری از مهار تنها ۲۶٫۳ درصد است، در حالی که در میان نخبگانی که روسیه را تهاجمی و غیر دموکراتیک در نظر می‌گیرند، این امکان ۵۹٫۸ درصد است (که ۳۳٫۵ درصد تغییر وجود دارد). جالب توجه است که حتی هنگامی که تصاویر دشمن کلیشه‌ای شکل می‌گیرند، حمایت اساسی از سیاست‌های مراوده وجود دارد. برای نمونه، در میان نخبگانی که روسیه را هم به شدت تهاجمی و هم غیر دموکراتیک می‌دیدند، ۵۷٫۸ درصد بخت این وجود داشت که از به کارگیری زور جانبداری کنند و ۵۹٫۸ درصد بخت جانبداری از مهار بود، همچنین ۷۷٫۸ درصد بخت حمایت از مراوده وجود داشت. ژاپن، نمونه‌ای حتی برجسته‌تر را ارائه می‌کند. برای رهبرانی که ژاپن را به شدت تهاجمی و غیر دموکراتیک تلقی می‌کردند، ۶۸ درصد امکان داشت از به کارگیری زور جانبداری کنند، ۴۰٫۷ درصد امکان جانبداری از مهار ژاپن، و ۹۲٫۶ درصد این امکان وجود داشت که از مراوده با ژاپن حمایت کنند. البته این نتیجه با بدگمانی اولیه ما سازگاری داشت که مراوده، جایگزینی در برابر مهار یا به کارگیری زور تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان مکمل است. ما در می‌یابیم که برداشتهای جایگزین از نیات کشور دیگر و تصاویر کلیشه‌ای با انتخابهای استراتژیک قابل تشخیص که در نظریه نوواقع‌گرا و نظریه تصویر و وضع شد، ارتباط می‌یابند. ارتباطهای معناداری که در این خصوص می‌یابیم، هنگامی که متغیرهای اجتماعی-جمعیت‌شناختی شامل تحصیلات، نژاد، درآمد، جنسیت و تخصص را به الگوی انحراف معیار می‌افزاییم، به طور نسبی اعتبار دارند. در الگوی

گسترده‌تر، معناداری رابطه میان برداشتها از انگیزه‌های ایران و تصمیمات به کارگیری زور تا سطح ۰٫۰۷۸ پایین می‌آید. هیچ‌گونه ارتباط تعاملی را میان مشربهای گوناگون و برداشتهای متنوع نمی‌یابیم که نشان دهد آثار برداشتی که گزارش می‌دهیم در سراسر انواع گوناگون افراد نسبتاً عظیم هستند.

بخش ۴. نتیجه‌گیری

هرچند به نظر می‌رسد که از زمان پایان جنگ سرد، مناسبت مهار به عنوان یک بینش استراتژیک کلان سقوط کرده است، توافق کمی بر سر این نکته وجود دارد که چه بینش یا بینشهای استراتژیک جایگزین مهار گشته‌اند. این مسئله، به ویژه در خصوص سیاستها در قبال کشورها و اماکنی مصداق دارد که اختلاف نظر ناچیزی وجود دارد که منافع حیاتی آمریکا در آنجا مطرح است و در نتیجه، مشربهای بین الملل‌گرا و انزواگرا، عوامل تنبیهی چندان قدرتمندی نیستند. رشته ائتلافهای متغیر که پیرامون مسایل مختلف سیاست خارجی شکل می‌گیرند، می‌تواند این احساس را القا کند که چشم‌انداز اندیشه‌ای نخبگان در آمریکا هیچ خطوط شکاف منسجمی ندارد و به بهترین نحو، بدین صورت توصیف می‌شود که از رهبرانی تشکیل می‌شود که تحت هدایت عوامل متعدد شخصی و منافع ویژه قرار دارند. هر یک از این عوامل خاص، همانند تجربه کاری قبلی، تجربه قومی خانوادگی و منافع حوزه انتخابیه، می‌توانند ارتباط آشکاری با انتخاب استراتژیک در خصوص یک کشور، برای نمونه ژاپن، داشته باشند، اما به ویژه در خصوص ایران یا روسیه بی‌ارتباط هستند. اگر قضیه بدین صورت بود، نتیجه یک چشم‌انداز بیشتر هرج و مرج گونه می‌شد که توصیف آن در عرض خطوط شکاف اندیشه‌ای تقریباً ناممکن بود. تصویر اغتشاش و منافع ویژه بسیار، تنها هنگامی شدت می‌گیرد که برای تفاوتها در عوامل استاندارد اجتماعی - جمعیت شناختی، تبیینی جستجو می‌شود. برای نمونه، هنگامی که تخصص، تحصیلات، نژاد، درآمد و جنسیت را در الگوهای انحراف معیار وارد می‌سازیم، روابط معنی‌دار ناچیزی را میان این عوامل و انتخاب استراتژیک می‌یابیم. در چهار تصمیم مرابوده و هر پنج عامل اجتماعی - جمعیت شناختی، تنها یک رابطه معنادار را

پیدا کردیم. این داستان در خصوص تصمیمات مهار نیز مشابه است (افراد ثروتمندتر، از مهار ایران جانبداری می کردند) و نیز در خصوص به کارگیری زور در جایی که دورابطه معنادار وجود داشت. (افراد تحصیل کرده تر و زنان، از مرادده با روسیه حمایت می کردند) در پنج عامل اجتماعی - جمعیت شناختی و سه استراتژی و چهار کشور، و شصت رباط ممکن، تنها پنج مورد را معنادار یافتیم. هرچند در می یابیم که نمی توان با اتکا بر مقوله های سنتی و عوامل اجتماعی - جمعیت شناختی صحنه را به آسانی تبیین کرد، همچنین در می یابیم که صحنه هرج و مرج گونه یا کاملاً عجیب و غریب نیست. تأکید بر سه نتیجه گیری، ارزشمند است.

۱. به رغم برداشت ابتدایی که ممکن است ترسیم چشم انداز اندیشه های نخبگان در هیچ چیزی - جز عبارات به شدت پیچیده و عجیب و غریب - امکان پذیر نباشد، در می یابیم که می توان این چشم انداز را به گونه ای سودمند به صورت مستقیم تقسیم شده تنها در چند خطوط شکاف مهم متصور ساخت. اگر تنها در جستجوی شواهدی بودیم که نظامهای عقیدتی تنها با استفاده از سازه های لیبرال و محافظه کار، انتخابهای استراتژیک سیاست خارجی را هدایت می کنند، آنگاه ممکن بود نتیجه بگیریم که نظامهای عقیدتی انتخاب نخبگان آمریکایی را به گونه ای منسجم تر از آنچه فیلیپ کانورس (۱۹۷۵-۱۹۶۴) در مورد توده مردم استدلال می کرد، هدایت نمی کنند. به هر حال، این نکته اشتباه است؛ زیرا شواهد کاملاً نیرومندی هست که مشربها و سازه های برداشتی به شیوه های پیش بینی پذیر و معقول با انتخابهای استراتژیک در ارتباط هستند. آنها صرفاً مشربها و برداشتهایی نیستند که در طی جنگ سرد صحنه را تعریف می کردند. فراتر از این، یافته کلی مشربها و برداشتها با انتخابهای استراتژیک ارتباط دارند و آشکارا به گونه ای مبتنی بر نظریه توسط یکدیگر تعیین نمی شوند، در می یابیم که دو مشرب اساسی در تبیین اینکه چرا رهبران به انتخابهای استراتژیک متفاوتی دست می زنند، به گونه ای ویژه حایز اهمیت هستند. اینها عبارتند از: ۱. چگونه یک رهبر فکر می کند آمریکا باید مبارزه جو و ادعاگر باشد در مقابل اینکه چگونه باید سازش گرا و همکاری جو باشد؛ ۲. درباره تجارت و اقتصاد جهانی چگونه فکر می کند. تمایز «تندرو-میانه رو»، اگر بتوانیم ادعاگری - همکاری جویی را به این کوتاه نویسی آشنا ترجمه کنیم، همچنان اهمیت دارد، اما

بیشتر به تصمیمات مربوط به مهار و به کارگیری زور مربوط می شود، نه به تصمیمات در خصوص مرادده. همچنین، باید آن را با عقاید مربوط به چگونگی عملکرد اقتصاد جهانی و نقشی که برای مبادله اقتصادی در نظر گرفته می شود، ترکیب کرد. این امر، طی جنگ سرد که خطوط شکاف اندیشه ای بین الملل گرایی مبارزه جو و بین الملل گرایی همکاری جو اکثراً با عقاید مربوط به تجارت بی ارتباط بودند، صحت داشت. ضرورت دارد عقاید مربوط به تجارت و اقتصاد جهانی را در درک خودمان از قالبهای ذهنی استراتژیک رقیب بگنجانیم. این کار قبلاً انجام نشده است و به طور مناسبی با به روز درآوردن نوع آرمانی، نظامی و ژئوپلیتیک واقع گرا با تصور ژئواکونومیک به آن رسیدگی نمی شود. همچنین، گنجاندن ارتباط غیر بحث برانگیز میان ثروت اقتصادی و توانایی تولید ابزارهای نظامی، کافی نیست. این چشم انداز با تصویری از تندروها و میانه روها، یا واقع گرایان و آرمان گرایان خوب توصیف نمی شود که برخی افراد از هر نوع این نکته را شناسایی می کنند که رقابت در عرصه اقتصادی نیز اهمیت دارد. توصیف بهتر این صحنه با ترکیب عقاید مربوط به تجارت و عقاید مربوط به چگونه ادعاگر بودن آمریکا امکان پذیر است، که تقسیمی چهارسویه را میان جهانی سازها، جهان گرایان ملی گرا، مرکانتیلیست های ملی گرا و حمایت گرایان فراملی ایجاد می کند. در تصویر چشم انداز اندیشه ای، خطوط شکاف، تصورات متفاوت مربوط به چگونگی عملکرد سیاست جهانی، نقش دولت-ملتها، چگونگی تولید ثروت و کسب امنیت را منعکس می سازند. البته این نتیجه تجربی، به نمونه مورد بررسی و نوع پاسخهایی که شرکت کنندگان ارائه کردند، بستگی دارد. ممکن است تقسیم چهارسویه ای که می یابیم، به همان اندازه در حکومت یا در تصورات محدودتر دیگر دستگاه سیاست خارجی مطرح نشود. همچنین، ممکن است پاسخ دهندگان، پاسخهای سرسری داده باشند که بیشتر به تمایل آنها جهت مطلع و پاسخگو به نظر رسیدن مربوط می شد، نه به مشربها یا برداشتهای زیربنایی. درخصوص نمونه کار ما، ذکر این نکته حایز اهمیت است که تعریفی از نخبگان را به کار گرفته ایم که قبلاً تثبیت شده بود و این کار را برای تسهیل مقایسه با معیارهای پیشین انجام دادیم. علاوه بر این، هر چند ممکن است واقع گرایان ژئوپلیتیک به تعریفی محدودتر از نخبگان تمایل داشته باشند، جهان گرایان چنین

تمایلی نخواهند داشت. در امور اقتصادی، رهبرانی که سرمایه خصوصی را در کنترل دارند، ممکن است به همان اندازه بوروکراسیهای خارجی و دفاعی اهمیت داشته باشند. در این مورد، تصور کلیتر از نخبگان از همه مناسبتر است. در مورد کیفیت پاسخها و این خطر که ممکن است پاسخگویان به ما پاسخهای سرسری داده باشند، ذکر این نکته مهم است که ما مشربها و برداشتها را در این مصاحبه در زمانهای گوناگون سنجیدیم و پرسشهای مربوط به خط مشی را به طور تصادفی مرتب کردیم. با توجه به ساختار ابزار، نامحتمل به نظر می رسد که روابط معناداری را میان عوامل ادراکی و انتخابهای خط مشی بیابیم، در صورتی که این انتخابها هیچ راهنمای مشربی و برداشت زیر بنایی نداشتند.

۲. ما در می یابیم که برداشتها از انگیزه ها و تصاویر کلیشه ای کشور دیگر با تصمیمات به کارگیری زور و با تصمیمات مهار ارتباط می یابند. تعاملات معناداری میان مشربهای مورد مطالعه و تصاویر کشورهای دیگر نمی یابیم. به عبارت دیگر، برداشت از کشور دیگر، به عنوان تهاجمی یا تدافعی، نخبگان ادعاگر و همکاری جو و طرفداران تجارت آزاد و مرنکانتیلیست ها را در جهت همان خط مشی و تقریباً به همان اندازه به حرکت وا می دارد. این یافته هم با این حدس نو واقع گرایانه در خصوص اهمیت برداشتها از نیت و با این استدلال نظریه پردازان تصویر سازگار است که هنگامی که برداشتها با کلیتهای یکپارچه ترکیب می شوند، پیامدهای استراتژیک دارند. نیافتن تعاملات معنا دار میان این برداشتها و چهار مشرب نشان می دهد که این نظریه ها در سراسر انواع مردم کاملاً نیرومند هستند. هر چند در می یابیم که برداشتها اهمیت دارند، تأیید نیرومندی برای این قضیه نمی یابیم که برداشت از فرهنگ سیاسی یک کشور به عنوان دموکراتیک یا غیر دموکراتیک، به انتخابهای استراتژیک متفاوت منجر می شود. البته این قضیه، تنها یکی از چند ساز و کار ممکن است که دموکراسی و صلح را به هم پیوند می دهند، از این رو، آزمون ما مطمئناً رد نظریه کلی صلح دموکراتیک نیست. با این حال، نتایج نشان می دهند که دست کم برای رهبران آمریکایی، این برداشت که کشوری دیگر فرهنگی دموکراتیک یا فرهنگی غیر دموکراتیک دارد، تعیین کننده نیست که آیا آنان از به کارگیری زور جانبداری خواهند کرد یا خیر. به نظر می رسد تصاویر سنتی تر ژئوپلیتیک

بیشتر اهمیت دارند. قویترین شرایط برای به کارگیری زور، هنگامی روی می دهد که کشوری دیگر تهاجمی و غیر دموکراتیک تلقی می شود و به سخن دیگر، هنگامی که تصویر دشمن در کار است. تصمیمات مربوط به مرادده با کشوری دیگر آشکارا با برداشتها از کشور دیگر در ارتباط نیستند. نه برداشتها از تدافعی بودن، نه فرهنگ دموکراتیک و نه حتی ساختار کلی ترکیبی این دو به گونه نظام مند، به تصمیمات مربوط به مرادده منجر نمی شدند. تمایز ادعاگری - همکاری جویی، تصمیمات مربوط به مرادده را تبیین نمی کردند. مسلماً مرادده به انتخابی استراتژیک بدل شده است که می تواند به یک اندازه مورد حمایت میانه روها و تندروها و رهبرانی قرار گیرد که کشور دیگر را تهدید تلقی می کنند و آنانی که تهدید تلقی نمی کنند. با این حال، قصد بیان این مطلب نیست که مرادده، تمایلی عام است یا تفاوتها در خصوص پرسشهای خط مشی مرتبط با اجرای مرادده را نمی توان تبیین کرد. بین الملل گرایان بیش از انزواگرایان از مرادده جانبداری می کنند و طرفداران تجارت آزاد بیش از مرکانتیلیست ها از آن حمایت به عمل می آورند.

۳. سرانجام، پیامدهای سیاسی این ساختار افکار نخبگان کم اهمیت نیستند. شکافهایی که ما می یابیم، ژرف هستند و در سطح تصورات اساسی از امور جهانی هستند نه در سطح عدم توافقات تاکتیکی. همچنین، درمی یابیم که همان طور که در نمودار ۱ ملاحظه می شود، بسیاری از رهبران به یک نوع آرمانی گرایش دارند. البته، یک حکومت می تواند نمایندگی یک نوع را در قوه مجریه حکومت متمایل سازد، اما تا میزانی که برای کسب حمایت جهت تصویب قانون و اجرای خط مشی به آن نیاز دارند، نیازمند پاسخگویی به نگرانیهای دیدگاههای متنوع و ایجاد ائتلافهای سیاسی هستند. نتایج نشان می دهد که ائتلافها را می توان ایجاد کرد، اما ایجاد آنها در راستای خطوط سنتی حزبی می تواند به گونه ای فزاینده دشوار باشد. پیوستگی ناچیزی میان مشربهای لیبرال و محافظه کار یا دموکرات - جمهوری خواه و تصمیمات خط مشی استراتژیک وجود دارد. چندین مسئله در هم تنیده (یعنی مبارزه با جنایات، مواد مخدر و بیماریها) در طی ریاست جمهوری کلینتون بسیار مورد توجه قرار گرفتند، اما به نظر نمی رسد که سیاستهای خارجی و داخلی چنان با یکدیگر

پیوند خورده باشند که همان مشربها تفاوت‌های محوری خط‌مشی‌ها در هر دو حوزه را تبیین کنند. از آنجا که خطوط شکاف‌اندیشه‌ای کلیدی در افکار نخبگان در مورد برخی از مهمترین مسایل سیاست خارجی در راستای شکاف‌های ایدئولوژیک حزبی و سنتی قرار ندارند، ممکن است به نظر رسد که ائتلاف‌هایی که شکل می‌گیرند، تنها به وسیله عوامل عجیب و غریب و منافع ویژه موردی نگه داشته می‌شوند. ما بر این گمانیم که چیزی بیش از آن در جریان است و اینکه چهار ترکیب مشربی آرمانی-نوعی، هنگامی که با ملاحظه تصاویر خاص کشورها ترکیب می‌شوند، در ترسیم خطوط شکاف و شناسایی پایه‌های ایجاد ائتلاف‌هایی که این شکاف‌ها را پدید می‌آورند فاصله‌ای را طی می‌کنند. □

جدول شماره (۱)
 درصد رهبران آمریکایی که معتقدند ایالات متحده در
 کشورهای خارجی برگزیده زیر منافع حیاتی دارد.

۱۹۹۸	۱۹۹۴	۱۹۹۰	۱۹۸۶	۱۹۷۸	
۹۵	۹۵	۷۳	۸۹	۹۳	چین
۹۳	۹۸	۹۳	-	۹۵	روسیه
۹۴	۹۶	۹۵	۹۸	۹۹	ژاپن
۷۲	-	-	-	۹۲	ایران
۸۸	۹۴	۸۹	۸۸	۹۵	عربستان سعودی
۸۶	۸۶	۷۸	۸۶	۹۱	اسرائیل
۶۶	۷۸	۷۶	-	۹۱	مصر
۵۲	۵۲	۶۳	-	۶۲	آفریقای جنوبی
۴۲	۴۶	-	-	۴۲	لهستان
۷۵	۴۹	۶۳	-	۷۳	برزیل
-	-	۴۸	-	-	تایوان
-	۳۱	-	-	-	هائیتی
۴۸	-	-	-	-	بوسنی

جدول شماره (۲)

عبارت دقیق و توزیع پاسخها برای پرسشهای مربوط به انتخاب استراتژی

به شدت مخالف	مخالف	بی طرف	موافق	به شدت موافق	
٪۱	٪۶,۴	٪۱۰,۱	٪۶۱,۷	٪۲۰	۱. ایالات متحده باید به روسیه کمک اقتصادی اعطا کند.
٪۷,۲	٪۴۰,۷	٪۱۰,۳	٪۲۶,۷	٪۱۰,۹	۲. آمریکا باید برای متوقف ساختن صدور تسلیحات کشتار جمعی توسط روسیه، در صورتی که شواهد حاکی از این اقدام را داشتیم، به زور متوسل شود.
٪۳,۳	٪۳۵,۶	٪۲۴,۹	٪۲۷,۸	٪۵,۸	۳. آمریکا باید خواستار کاهش شدیدتر توانمندیهای نظامی روسیه شود.
٪۱	٪۷,۴	٪۹,۵	٪۶۰,۳	٪۲۰,۲	۴. آمریکا باید در زمینه های اقتصادی و فرهنگی به طور کاملتری با چین مرادده داشته باشد.
٪۰,۲	٪۱۵,۶	٪۱۷,۷	٪۵۲,۹	٪۱۰,۵	۵. آمریکا باید جهت متوازن ساختن رشد قدرت چین اتحادمان با ژاپن را تقویت کند.
٪۶,۲	٪۴۷,۱	٪۱۰,۹	٪۲۴,۷	٪۷,۲	۶. آمریکا باید برای متوقف ساختن صدور تسلیحات کشتار جمعی توسط چین، در صورتی که شواهد حاکی از این اقدام را داشتیم، به زور متوسل شود.
٪۱,۸	٪۹,۹	٪۸,۹	٪۶۹,۸	٪۸,۹	۷. آمریکا باید گفت و گوی دیپلماتیک با ایران را آغاز کند.
٪۵,۳	٪۴۶,۳	٪۱۴,۸	٪۲۵,۵	٪۳,۹	۸. آمریکا باید جهت محدود سازی مناسبات تجاری آمریکا - ایران تا سر حد ممکن، تحریمهای اقتصادی را وضع کند.
٪۱,۴	٪۲۵,۳	٪۱۳	٪۴۰,۱	٪۱۵	۹. آمریکا باید جهت متوقف ساختن برنامه هسته ای ایران، در صورتی که شواهدی داشتیم مبنی بر اینکه آنان در حال ساخت تسلیحات هسته ای هستند، از زور استفاده کند.
٪۳,۹	٪۴۸,۱	٪۲۰,۲	٪۲۲,۶	٪۱,۴	۱۰. آمریکا باید جهت متوازن ساختن قدرت روبه رشد ژاپن، حضورش را در آسیا تقویت کند.
٪۰	٪۰,۴	٪۳,۷	٪۶۷,۹	٪۲۷	۱۱. آمریکا باید همکاری اقتصادی آمریکا-ژاپن را ارتقا ببخشد.
٪۸	٪۴۶,۱	٪۱۳,۸	٪۲۱	٪۶,۶	۱۲. آمریکا باید جهت متوقف ساختن برنامه هسته ای ژاپن، در صورتی که شواهدی داشتیم مبنی بر اینکه آنان در حال ساخت تسلیحات هسته ای هستند، از زور استفاده کند.

۱۰۰

جدول شماره (۳)
آثار مشرب و برداشت بر انتخاب استراتژی

استراتژی نفوذ/ کشور هدف	انگیزه متصور	فرهنگ متصور	تصور کلی	ایدئولوژی	ادعاگری نظامی	جهت گیری تجاری	بین الملل گرایی/انزواگرایی
مراوده							
روسیه	٪۱۳ (٪۴۱)	٪۱۵۲ (٪۵۴)	٪۰۰۶ (٪۰۸)	٪۱۸ (٪۷۱)	٪۱۸۱ (٪۹۶)	٪۱۷۷ (٪۸۷)	٪۶۳۲ (٪۹۷)
چین	-	-	-	-	-	-	-
ایران	-	-	-	-	-	-	-
ژاپن	-	-	-	-	-	-	-
به کار گیری زور							
روسیه	٪۸۶ (٪۴۰)	٪۴۳ (٪۵۵۱)	٪۱۵ (٪۰۸)	٪۱۲۷ (٪۶۸)	٪۲۲ (٪۹۳)	٪۳۷۹ (٪۸۴)	٪۸۸ (٪۹۱)
چین	-	-	-	-	-	-	-
ایران	-	-	-	-	-	-	-
ژاپن	-	-	-	-	-	-	-
مهار							
روسیه	٪۸۵ (٪۳۹)	٪۸۵ (٪۳۹)	٪۱۹ (٪۰۸)	٪۴۶ (٪۶۷)	٪۳۴ (٪۹۱)	٪۳۱۲ (٪۸۳)	٪۷۶ (٪۹)
چین	-	-	-	-	-	-	-
ایران	-	-	-	-	-	-	-
ژاپن	-	-	-	-	-	-	-

۱۰۱

جدول شماره (۴)
احتمال موافقت یا مخالفت با به کارگیری زور برای ادعاگری قوی
در مقابل همکاری جویی قوی؛ طرفداران قوی تجارت آزاد
در مقابل مرکانتیلیست های قوی

کشور هدف	رویکرد در قبال به کارگیری زور	ادعاگری قوی	همکاری جویی قوی	تغییر در احتمال	تغییر میانگین در احتمال
روسیه	موافق	۴۴,۱	۳۱,۱	۱۲,۸	
	مخالف	۴۴,۱	۵۷,۶	۱۳,۵	
چین	موافق	۳۶,۷	۲۸	۸,۷	۱۳,۲
	مخالف	۵۱	۶۰,۵	۹,۵	
ایران	موافق	۶۹,۱	۴۶,۴	۲۲,۷	
	مخالف	۱۹,۱	۳۸,۹	۱۹,۸	
ژاپن	موافق	۳۱,۱	۲۲,۷	۸,۴	
	مخالف	۵۳,۵	۶۳,۴	۹,۹	
کشور هدف	رویکرد در قبال به کارگیری زور	طرفداران قوی تجارت آزاد	مرکانتیلیست های قوی	تغییر در احتمال	طرفداران قوی تجارت آزاد
روسیه	موافق	۲۸,۴	۵۲,۲	۲۷,۴	۲۷,۳
	مخالف	۶۴,۹	۳۶,۳	۲۸,۶	
چین	موافق	۲۰,۵	۴۶,۸	۲۶,۳	
	مخالف	۶۹,۴	۴۰,۴	۲۹	
ایران	موافق	۴۵,۵	۷۰,۴	۲۴,۹	
	مخالف	۳۹,۶	۱۸,۱	۲۱,۵	
ژاپن	موافق	۱۴,۹	۴۲,۹	۲۸	
	مخالف	۷۳,۷	۴۱	۳۲,۷	

نکته: دسته «موافق»، شامل پاسخهای موافق و به شدت موافق است؛ دسته مخالف، شامل پاسخهای مخالف و به شدت مخالف می گردد؛ تندرهای شدید و میانه روهای شدید، آن پاسخ دهندگانی هستند که در مقیاس ادعاگری نظامی به ترتیب در بالاترین و پایین ترین یک پنجم جای می گیرند. به همین ترتیب، طرفداران شدید تجارت آزاد و مرکانتیلیست های شدید، آنانی هستند که در مقیاس تجاری در پایین ترین و بالاترین یک پنجم همه پاسخ دهندگان قرار دارند.

جدول شماره (۵)
درصد موافقان یا مخالفان به کارگیری زور در میان پاسخ دهندگانی که
جهانی سازهای شدید و مرکانتیلیست های ملی شدید هستند.

کشور هدف	رویکرد در قبال به کارگیری زور	جهانی سازها	مرکانتیلیست های ملی	تفاوت در درصد	Chi-Square (با استفاده از مقیاس توافق ۵ نکته ای)
روسیه	موافق	۱۵,۸	۵۹,۷	۴۳,۹	۳۸,۹۲
	مخالف	۸۱	۲۸,۴	۵۲,۶	(P<0001)
چین	موافق	۱۲,۷	۵۴,۶	۴۱,۹	۳۹,۰۵
	مخالف	۸۲,۶	۲۸,۸	۵۳,۸	(P<0001)
ایران	موافق	۳۹,۶	۷۶,۶	۳۷	۲۶,۶۹
	مخالف	۴۷,۶	۱۰,۹	۳۶,۷	(P<0001)
ژاپن	موافق	۱۷,۲	۴۲,۴	۲۵,۲	۲۶,۴۷
	مخالف	۷۸,۲	۳۷,۹	۴۰,۳	(P<0001)

نکته: دسته موافق، شامل پاسخهای موافق و به شدت موافق است؛ دسته مخالف، شامل پاسخهای مخالف و به شدت مخالف می گردد. جهانی سازهای شدید، آنانی هستند که در یک سوم بالایی پاسخ دهندگان در زمینه تجارت آزاد و صلح گرایی قرار می گیرند؛ واقع گرایان دولت-ملت شدید، آنانی هستند که در بالاترین یک سوم حمایت گرایی و ادعاگری نظامی جای می گیرند.

جدول شماره (۶)
احتمال موافقت یا مخالفت با به کارگیری زور برای جهانی سازها در مقابل
مرکانتیلیست های ملی شدید و سازش گرایان شدید در مقابل
تندروهای شدید

کشور هدف	رویکرد در قبال به کارگیری زور	جهانی سازها	مرکانتیلیست های ملی	تغییر در احتمال
روسیه	موافق	۱۹,۷	۵۸,۶	۳۸,۹
	مخالف	۷۱	۳۰,۳	۴۰,۷
چین	موافق	۱۷,۲	۵۱,۴	۳۴,۲
	مخالف	۷۳,۴	۳۶,۱	۳۷,۳
ایران	موافق	۳۴,۱	۷۹,۴	۴۵,۳
	مخالف	۵۱,۴	۱۱,۶	۳۹,۸
ژاپن	موافق	۱۲,۱	۴۸	۳۵,۹
	مخالف	۷۷,۹	۳۶,۳	۴۱,۶
تغییر میانگین در احتمال		۳۹,۲		
کشور هدف	رویکرد در قبال به کارگیری زور	سازش گرایان شدید	تندروهای شدید	تغییر در احتمال
روسیه	موافق	۳۲,۶	۴۲,۳	۹,۷
	مخالف	۵۶,۱	۴۵,۹	۱۰,۲
چین	موافق	۲۷,۱	۳۸	۱۰,۹
	مخالف	۶۱,۴	۴۹,۵	۱۱,۹
ایران	موافق	۴۹,۲	۶۶	۱۶,۸
	مخالف	۳۶,۲	۲۱,۶	۱۴,۶
ژاپن	موافق	۲۷,۹	۲۵,۲	۲,۷
	مخالف	۵۷,۳	۶۰,۵	۳,۲
تغییر میانگین در احتمال		۱۰		

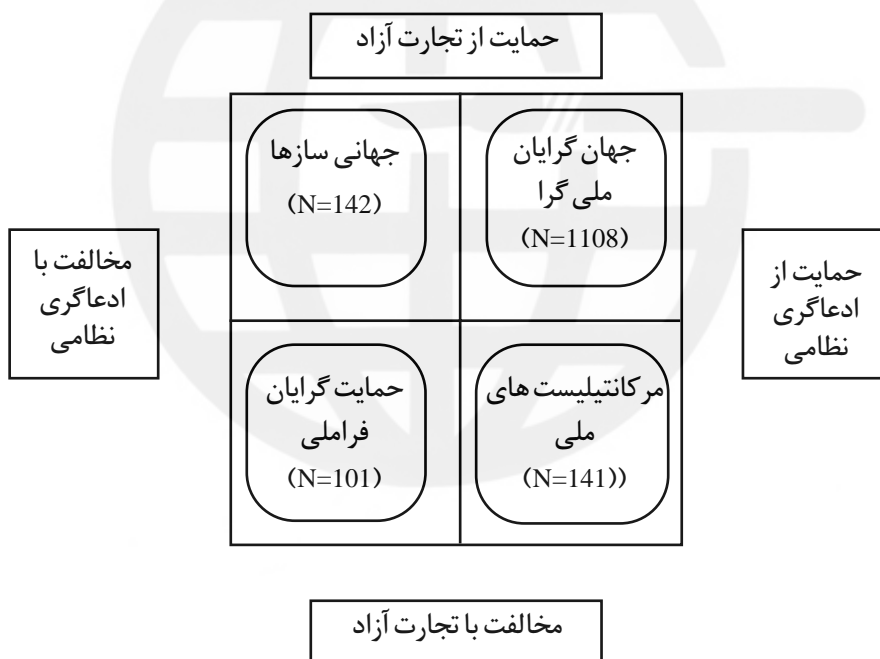
نکته: دسته «موافق»، شامل پاسخهای موافق و به شدت موافق است؛ دسته مخالف، شامل پاسخهای مخالف و به شدت مخالف می گردد؛ سازش گرایان شدید در یک پنجم بالایی در زمینه همکاری جویی و بین الملل گرایی قرار می گیرند؛ تندروهای شدید در یک پنجم بالایی در زمینه ادعاگری و انزواگرایی جای می گیرند. جهانی سازهای شدید در یک پنجم بالایی در زمینه جهت گیری تجارت آزاد و همکاری جویی قرار دارند و مرکانتیلیست های شدید در یک پنجم بالایی در زمینه حمایت گرایی و ادعاگری جای می گیرند.

جدول شماره (۷)
درصد موافقان یا مخالفان به کارگیری زور در میان پاسخ دهندگانی که
جهانی سازهای شدید و مرکانتیلیست های ملی شدید هستند.

کشور هدف	رویکرد در قبال به کارگیری زور	تصویر: تدافعی و دموکراتیک	تصویر: تهاجمی و غیر دموکراتیک	تغییر در احتمال	تغییر در احتمال میانگین
روسیه	موافق	۰,۲۹۷	۰,۵۷۸	۰,۲۸۱	۰,۲۷۵
	مخالف	۰,۵۹۴	۰,۳۱۳	۰,۲۸۱	
چین	موافق	۰,۲۴۳	۰,۳۹۹	۰,۱۵۶	
	مخالف	۰,۶۴۸	۰,۴۷۵	۰,۱۷۳	
ایران	موافق	۰,۵۰۵	۰,۶۴۰	۰,۱۳۵	
	مخالف	۰,۳۴۸	۰,۲۳	۰,۱۱۸	
ژاپن	موافق	۰,۱۵۷	۰,۶۸	۰,۵۲۳	
	مخالف	۰,۷۲۵	۰,۱۹۳	۰,۵۳۲	

نکته: تدافعی و دموکراتیک بدین معنا است که پاسخ دهنده، دولت هدف را در نکات پایانی مقیاس اندازه گیری ۷ نکته ای، تدافعی ترین و دموکراتیک ترین تلقی می کند. تهاجمی و غیر دموکراتیک بدین معنا است که پاسخ دهنده، دولت هدف را در پایان دیگر ۷ نکته ای جای داد که نشان می دهد وی آن دولت را تهاجمی ترین و غیر دموکراتیک ترین قلمداد می کند.

نمودار شماره (۱)
مفهوم سازی شکافهای نخبگان پس از جنگ سرد



پاورقیها:

۱. «آمریکا نیاز دارد در حل و فصل اختلافات بین المللی با سازمان ملل متحد همکاری کند.» (۲) «برای ایالات متحده ضرورت دارد برای حل مشکلاتی همچون جمعیت بیش از حد، گرسنگی و آلودگی با دیگر کشورها همکاری کند.» (۳) «آمریکا نیاز دارد در حل و فصل کشمکشها در سراسر جهان نقشی فعال ایفا کند.» (۴) «حکومت آمریکا تنها باید بکوشد از رفاه آمریکاییها مراقبت کند و درگیر کشورهای دیگر نشود.» (۵) «آمریکا باید کمک اقتصادی کمتری به دیگر کشورها ارایه کند.»
۲. (۱) «عموماً، هر چه نفوذ آمریکا بر دیگر کشورها بیشتر باشد، آنان راحت تر هستند.» (۲) «بهترین راه تضمین صلح جهانی از راه توان نظامی آمریکاست.» (۳) «به کارگیری زور نظامی، تنها مشکلات را بدتر می کند.» (۴) «به جای واکنش نشان دادن به دشمنانمان، بهتر است ابتدا به آنها ضربه وارد آوریم.» (۵) «به رغم همه گفت و گوها درباره نظام نوین جهانی، توان نظامی و اراده به کارگیری آن هنوز بهترین معیار عظمت یک کشور است.» (۶) «ایالات متحده می تواند با پیروی از نمونه دیگر کشورها، چیزهای بسیاری بیاموزد.»
۳. به طور کلی، خودتان را لیبرال، محافظه کار یا میانه رو در نظر می گیرید و آیا در این باره فکر کرده اید؟ (۲) «به طور کلی معمولاً خودتان را دموکرات، جمهوری خواه، یا مستقل می دانید و یا چیز دیگری؟» ممکن است در میان عامه مردم، برجسبهای ایدئولوژیک عقاید اساسی را روشن نسازند و همچنین می توان آنها را با پرسشهای ارزشی متوازن اندازه گیری کرد. (Herrmann, Tetlock and Visser, 1999) ما فکر می کردیم پاسخ دهندگان نخبه درک ماهوی روشنتری از این برجسبها دارند و قادرند خودشان را براساس این مقیاس ترسیم کنند. به نظر می رسد که این امر، صحت دارد، آلفای کرون باخ = ۰.۸۸
۴. (۱) «یک راه خوب برای ارتقا شکوفایی آمریکاییها برداشتن همه موانع تجاری میان کشورهاست.» (۲) «باید کار بیشتری برای محدودسازی مهاجرت انجام دهیم تا به کارگران آمریکایی شغل بیشتری برسد.» (۳) «باید بر انواع واردات، ممنوعیت برقرار شود.» (۴) «آمریکاییها باید همیشه به جای واردات، کالاهای ساخت آمریکا را خریداری کنند.» (۵) «اگر دیگر کشورها مجال یابند کالاهای خود را بدون هیچ محدودیتی در آمریکا به فروش برسانند، آیا فکر نمی کنید که رفاه خانواده شما تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.»
۵. ایدئولوژی لیبرال - محافظه کار به برداشتها از روسیه به عنوان مهاجم یا مدافع مربوط می شد، اما به اینکه آیا چین یا ژاپن تدافعی یا تهاجمی قلمداد می شدند، ارتباطی نمی یافت. همچنین، ایدئولوژی لیبرال - محافظه کار به اینکه آیا ایران دموکراتیک یا غیر دموکراتیک تر تلقی می شد ارتباط می یافت، اما این مشرب ایدئولوژیک به گونه ای معنا دار با ساختار کلی ایران در پیوند نبود. (این ساختار کلی، ترکیبی از برداشت نسبت به انگیزه و فرهنگ سیاسی ایران است) مشربهای لیبرال - محافظه کار با پنج عامل برداشتی ممکن دیگر مرتبط نبودند. هیچیک از دیگر مشربها با برداشتها از انگیزه ها یا فرهنگ سیاسی روسیه، ایران و ژاپن در پیوند نبود. نوعی پیوند میان برخی از این مشربها و برداشتها از تهاجمی بودن چین وجود داشت، اما در خصوص فرهنگ سیاسی آن یا تصویر ترکیبی ساختار کلی چین، چنین چیزی موجود نبود.
۶. $\chi^2 = 38.92, p < 0.001$. این Chi - Square با استفاده از مقیاس توافق کامل ۵ نکته ای استخراج گردید.
۷. احتمالات با استفاده از CLARIFY محاسبه گردید. «جهانی سازهای قوی» و «مرکانتیلیست های ملی قوی» افراد حاضر در مقیاس پنجم بالایی/ پایینی از مقیاسهای تجاری و ادعاگری نظامی هستند.

منابع:

- Alexander, Michele and Marilynn Brewer and Richard Herrmann, 1999, "Images and Affect: A Functional Analysis of Out-Group Steretypes." *Journal of Personality and Social psychology*, Vol. 77 (July), pp. 78-93.
- Bauer, Raymond A., Ithiel de Sola Pool, and Lewies Anthony Dexter, 1963, *American Business and Public Policy: The Politics of Foreign Trade*. New York: Atherton Press.
- Betts, Richard K, 1997, *Soldiers, Statesmen, and Cold War Crises*, Cambridge: Harvard University Press.
- Brewer, Marilynn. 1990. "A Dual Process Model of Impression Formation," in Thomas Srull and Robert Wyer, eds., *Advances in Social Cognition*, Volume 4, (Hillsdale, N.J.: Lawrence Erlbaum Associates), pp. 1-36.
- Cohen, Partrica. 1999. "The World Trading Places: Ground Wars Make Strange Bedfellows." *The New York Times*, (May 30), Section 4 page 5.
- Converse, Philip , E. 1964. " The Nature of Belief Systems in Mass publics." In *Ideology and Discontent*. ed David Apter. New York: Wiley.
- Converse, Philip , E. 1975. " Public Opinon and Voting Behavior". In *Handbook of Political Science* Vol. 4. eds. Fred Greenstein and Nelson Polsby. Reading, Mass Addison-Wesley.
- Cusimano, Maryann. 2000. *Beyond Sovereignty: Issues for a Global Agenda*. Boston: Bedford/St. Martin.
- Destler, I. M. 1996. *The National Economic Council: A Work in Progress*. Washington D.C.: Institute for International Economics.
- Etheredge, Lloyd. 1978. *A World of Men: The Private Sources of American Foreign Policy*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Fearon, James. 1995. "Rationalist Explanations for War," *International Organization* Vol. 49 no. 3 (Summer), pp. 379-414.
- Feaver, Peter and Christopher Gelphi,
- Frieden, Jeffry. 1999. "Actors and Preferences in International Relation." In D. Lake and R. Powell eds. *Strategic Choice and International Relations*. Princeton: Princeton University Press, pp. 39-76.
- Garder, H. 1985. *The mind's new science: A history of the cognitive revolution*. New York: Basic Books.
- Glaser, Charles, 1997. "The Security Dilemma Revisited," *World Politics* Vol. 50 no. 1 (October), pp. 171-201.

- Herrmann, Richard, Philip Tetlock and Matthew N. DiAscro. 2001. How Americans Think About Trade: Reconciling Conflicts Among Money, Power, and Principles,” *International Studies Quarterly*.
- Herrmann, Richard, Philip Tetlock and Penny Visser. 1999. "Mass Public Decisions to Go to War: A Cognitive- Interactionist Framework.” *American Political Science Review*. Vol. 93 no. 3 (September), pp. 553-573.
- Herrmann, Richard, and James Voss, Tonya Schooler, and Joseph Ciarrochi. 1997. “Images in International Relations: An Experimental Test of Cognitive Schemata.” *International Studies Quarterly*, Vol. 41 no. 3 (September), pp. 403-433.
- Holsti, Ole. 1998/99. “A Widening Gap Between the U.S. Military and Civilian Society? Some Evidence, 1976-96. *International Security*, Vol. 23 no. 3 (Winter), pp. 5-42.
- Holsti, Ole. 1996. *Public Opinion and American Foreign policy*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Holsti , Ole and James Rosenau. 1993. “ The Structure of Foreign Policy Belieft Among American Opinion Leaders -- After the Cold War.” *Millenium*, 22, (no. 2): 235-278.
- Holsti, Ole and James Rosenau. 1984. *American Leadership in World Affairs: Vietnam and the Breakdown of Consensus*. Boston: Allen & Unwin.
- Jones, Christopher. 1998. “The Foreign Policy Bureaucracy in New Era.” in James Scott edited *After the End: Making U.S. Foreign Policy in the Post-Cold War World*. Durham: Duke University Press, pp. 57-88.
- Kahneman, D. and A. Tversky. 1979. “Prospect Theory” An Analysis of Decision Under Risk. *Econometric* 47: 263-291.
- Koopman, C. Snyder, J., & Jervis, R. (1990). “Theory-Driven vs. Data- Driven Assessment in a Crisis.” *Journal of Conflict Resolution*, 34, 694-722.
- Lake, David and Robert Powell. 1999. Editors. *Strategic Choice and International Relations*. Princenton: Princeton University Press.
- Levy, Jack. 1997. “Prospect Theory, Rational Choice, and International Relations.” *International Studies Quarterly*. Vol. 41, no. 1: 87-112.
- Luttwak, Edward. 1990. “From Geoplitics to Geo- Economics.” *The National Interest*, (Summer).
- Morgenthau, Hans. 1973. *Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace*. 5th Edition. New York: Alfred Knopf.
- Murray, Shoon. 1996. *Anchors Aginest Change: American Opinion Leaders’ Beliefs After the Cold War*. Ann Arbor: university of Michigan Press.

- Nau, Henry, 1995. *Trade and Security: U.S. Policies at Cross-Purpose*. Washington: D.C.: American Enterprise Institute.
- Owen, John. 1997. *Liberal Peace Liberal War: American Politics and International Security*. Ithaca: Cornell University Press.
- Posen, Barry and Andrew Ross, 1996/7. "Competing Visions for U.S. Grand Strategy." *International Security*, Vol. 21 no. 3 (Winter), pp. 5-53.
- Russett, Bruce M. and Elizabeth C. Hanson. *Interest and Ideology: Foreign Policy Beliefs of American Businessmen*. San Francisco: W. H. Freeman, 1975.
- Silverstein, Brett. 1989. "Enemy Images: The Psychology of US Attitudes and Cognition Regarding the Soviet Union," *American Psychologist* Vol. 44: pp. 903-13.
- Simon, Herbert. 1985. Human Nature in politics: The dialogue of Psychology with Political Science. *American Political Science Review*, 79, 293-304.
- Simon, Herbert. 1995. Rationality in Political Behavior. *Political Psychology*, 16 no. 1, 45-62.
- Snyder, Jack, 1991. *Myths of Empire: Domestic and International Ambition*. Ithaca: Cornell University Press.
- Solingen, Etel. 1998. *Regional Orders at Century's Dawn: Global and Domestic Influences on Grand Strategy*. Princeton: Princeton University Press.
- Walt, Stephen. 1987. *The Origins of Alliances*. Ithaca: Cornell University Press
- Wittkopf, Eugene. 1990. *Faces of Internationalism; Public Opinion and American Foreign Policy*. Durham, N.C.: Duke University Press.
- Zaller, John. 1992. *The Nature and Origins of Mass Opinion*. Cambridge: Cambridge University Press.

۱۱۰